

# و ماؤو پنجمی بود

واپسین نبرد بزرگ ماؤو





# و مائو پنجمی بود

واپسین نبرد بزرگ مائو

ریموند لوتا

چاپ دوم

زمستان ۱۳۹۳

عنوان: و مائو پنجمی بود: واپسین نبرد بزرگ مائو

نویسنده: ریموند لوتا

ناشر: حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

چاپ دوم، زمستان ۱۳۹۳

آدرس تارنما: [www.cpiiml.com](http://www.cpiiml.com)

## فهرست

- ۱۰ ..... مسالهی لین پیائو
- ۲۱ ..... کنگره‌ی دهم حزب
- ۲۷ ..... کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفسیوس
- ۳۹ ..... چهارمین کنگره‌ی ملی خلق
- ۴۵ ..... سه علف هرزه
- ۵۲ ..... انتقاد از رمان «حاشیه‌ی آب»
- ۵۶ ..... تداوم «وزش انحرافی راست»
- ۶۳ ..... کارزار انتقاد از دن سیائو پین
- ۶۸ ..... کودتا



طی سال‌های ۷۶ - ۱۹۷۳، اگر یک مساله بود که کلیه‌ی نقطه‌نظرات و خطوط مخالف درون حزب کمونیست چین را در خود فشرده می‌کرد، همانا مساله‌ی چگونگی ارزیابی از انقلاب فرهنگی بود. برای این امر دو دلیل وجود داشت. اول آنکه، انقلاب فرهنگی به اتمام نرسیده بود، علی‌رغم اینکه در خارج از چین چنین شایع بود که انقلاب فرهنگی در ۱۹۶۹ پایان یافته است. دوم آنکه، تحولاتی که انقلاب فرهنگی با خود به همراه آورده بود کانون مبارزه‌ی شدیدی در تمامی سطوح حزب و جامعه گردید. نیروهای انقلابی سعی در حفظ و گسترش این تحولات داشتند و تلاش نیروهای راست در محدود نمودن، بی‌محتوی ساختن و نهایتاً محو کردن این تحولات بود.

انقلابات بزرگ علاوه بر به همراه آوردن تحول و پیشرفت، منشاء نوعی واکنش نیز هستند. طبقات سرنگون شده هرگز به سرنوشت محتوم‌شان تسلیم نمی‌شوند، بلکه همان‌گونه که انقلاب چین نشان داد، همراه با ادامه‌ی انقلاب پرولتری برای ریشه‌کن ساختن نابرابری‌ها و تقسیم‌بندی‌های جامعه‌ی طبقاتی، عده‌ای یافت می‌شوند که از انجام وظایف نوین روز سرباز زنند. کمونیست‌هایی یافت می‌شوند - به‌ویژه بعضی از رهبران حزب - که قصد متوقف نمودن انقلاب

را دارند و به مخالفت با آن بر می‌خیزند و از آنجا که خود آن‌ها صاحب قدرت‌اند، به موانعی تبدیل می‌شوند که می‌بایست از سر راه انقلاب برداشته شوند. انقلابی و کمونیست بودن آن‌ها به صرف نام است. انقلاب فرهنگی چین مبارزات و صف‌بندی‌های نوینی را باعث گردید.

همان‌گونه که توضیح داده شد، روش برخورد هر فرد به انقلاب فرهنگی سنگ بنای موضع وی نسبت به حاکمیت طبقه‌ی کارگر بود. ضرورت به گفتن نیست که در این رابطه مائو بیش از همه آگاه بود. او در ۱۹۶۹ توضیح داد: «از آنجا که پایه‌ی ما محکم نیست به نظر می‌رسد که کار بدون انجام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی پیش نخواهد رفت. با توجه به مشاهدات من، متأسفانه در اکثر کارخانه‌های ما - منظورم همه‌ی آن‌ها و یا اکثریت بزرگی از آن‌ها نیست - رهبری در دست مارکسیست‌های واقعی و توده‌های کارگر نبود... در میان دبیران، معاونین دبیران و اعضای کمیته‌های حزب و در بین دبیران شاخه‌های حزب افراد خوبی وجود داشتند، ولی آن‌ها با روی آوردن به انگیزه‌های مادی، قرار دادن سود در مقام فرماندهی و دادن پاداش و غیره به جای ترغیب سیاست‌های پرولتاری، به دنبال خط لیوشائوچی افتادند. ولی افراد بسیار بدی نیز در کارخانه‌ها وجود دارند. این نشان می‌دهد که انقلاب هنوز پایان نگرفته است». به عبارت دیگر، اگر این انقلاب (فرهنگی) انجام نمی‌پذیرفت قدرت از کف می‌رفت. به علاوه، این انقلاب پایان نیز نپذیرفته بود. حدود دو سال و نیم بعد، مائو چنین گفت: «مدت پنجاه سال است که سرود انترناسیونال را می‌خوانیم، با این‌همه در درون حزب کسانی یافت می‌شوند که ده‌ها بار در متلاشی نمودن آن کوشش کرده‌اند، و به نظر من، ده، بیست و یا سی بار دیگر نیز ممکن است بدین کار مبادرت ورزند.»

مائو در سال‌های بلافاصله پس از توفانی‌ترین مقاطع انقلاب فرهنگی تأکید نمود که این مساله که آیا انقلاب در مسیر در پیش گرفته‌شده ادامه خواهد یافت - یعنی اینکه آیا چین در مسیر سوسیالیسم پیش خواهد رفت - یا نه، هنوز حل نشده است و در حقیقت مبارزات مهمی پیش خواهد آمد که نتایج



آن‌ها حیات انقلاب را تعیین خواهد نمود. این مبارزات صرفاً مانورهای دفاعی و انفعالی طبقه‌ی کارگر نبودند. انقلاب فرهنگی واقعه‌ای منحصر به فرد در تاریخ بود که طی آن برای نخستین بار در یک جامعه‌ی سوسیالیستی یک مبارزه‌ی انقلابی توده‌ای علیه عناصر نوین استثمارگر که در درون حزب و ساختار دولتی رشد کرده بودند، به وقوع پیوست. اما نتایج انقلاب فرهنگی بسیار فراتر از ضربه زدن به آن نیروها و باز پس گرفتن نهادهای اجتماعی غصب شده بود. در روند این مبارزات، تحولات عظیمی در خصلت و عملکرد نهادهای اجتماعی صورت گرفت. (در حقیقت، این تنها ضمانت موجود در دست طبقه‌ی کارگر بود) و تبلورات ایدئولوژیک بورژوازی - چه کهنه و چه نو - در تمام زمینه‌ها مورد حمله واقع شد.

ثمرات انقلاب فرهنگی در آنچه که «موازین نوین» یا «موازین نوین سوسیالیستی» نام گرفت جلوه‌گر گردید؛ که مشتمل بودند بر ثبت نام کارگران، دهقانان و سربازان در دانشگاه‌ها، فرستادن جوانان آموزش دیده به روستاها، ایجاد کمیته‌های انقلابی در کارخانه‌ها به جای مدیریت تک نفره، شرکت کادرهای حزبی در کار تولیدی، خلق آثار انقلابی نمونه در تئاتر، ایجاد شبکه‌ی گسترده‌ای از کلینیک‌های پزشکی مجانی یا با هزینه‌ی ناچیز و به وجود آوردن «دکترهای پابرنه» (پزشکان تعلیم یافته از میان خود دهقانان که در بین خود آنان به سر می بردند) در روستاها و غیره. این «موازین نوین» عمیقاً بر نفوذ سرمایه‌داری ضربه وارد آورده و طبقه‌ی کارگر را قادر ساخت که حاکمیت خود را به نهادهایی نظیر دانشگاه‌ها توسعه دهد؛ این نهادها توسط اربابان آکادمیک اداره می شدند و آن‌ها متخصصین و روشنفکرانی را طوری پرورش می دادند که از توده‌ها و جنبش‌های توده‌ای، هم در مبارزه‌ی طبقاتی و هم مبارزه برای تولیدی جدا می گشتند. این اقدامات، دقیقاً به جهت اینکه میدان را برای گسترش حاکمیت طبقه‌ی کارگر به کلیه‌ی زمینه‌ها باز می کردند، با مخالفت‌های سختی مواجه شدند.

## مسالهی لین پیائو

در سال ۱۹۶۹ هنگامی که مائو یکبار دیگر در مورد ضرورت تداوم انقلاب سخن گفت مبارزه‌ی مهمی علیه لین پیائو در حال شکل‌گیری بود. لین پیائو وزیر دفاع، نایب‌صدر کمیته‌ی مرکزی حزب و کسی بود که موفق شده بود نام خود را به‌عنوان جانشین رسمی مائو بر سر زبان‌ها بیندازد. لیوشائوچی در رأس بوروکراسی حباب‌مانندی بود که جنبش انقلاب فرهنگی آن را ترکاند. نتیجتاً، لین پیائو از آشفتگی موجود برای پر کردن خلاءِ ایجادشده‌ی ناشی از اخراج و برکناری بسیاری از کادرها و مسئولین دولتی و بی‌سرپرست ماندن نهادهای قدیمی استفاده نمود. پایه‌ی قدرت لین پیائو عمدتاً در ارتش بود. او تلاش نمود که پست‌های خالی آن را توسط افراد وابسته به خویش پر کند. نخستین برخورد با لین پیائو در مورد پیش‌نویس گزارش سیاسی‌ای بود که او و هم‌قطاران‌ش برای کنگره‌ی نهم حزب در ۱۹۶۹ آماده ساخته بودند که اساساً متذکر می‌شد که انقلاب فرهنگی به اهداف خود رسیده و اکنون زمان پیشبرد اقتصاد است. لین پیائو در جایی و تا جایی از انقلاب فرهنگی پشتیبانی نموده بود که می‌خواست رقبایش را از دور خارج نماید و هنگامی که کار گماردن افرادش به مناصب کلیدی به پایان رسید به پیش بردن خط رویزیونیستی خویش پرداخت. او از توده‌ها به عنوان یک نیروی اعمال فشار جهت رسیدن به اهدافش استفاده کرد و هنگامی که به آن اهدافش دست یافت در سرکوب آنان نیز تردیدی به خود راه نداد.

لین پیائو شدیداً توسط مائو مورد سرزنش قرار گرفت و «گزارش سیاسی» با گذاردن تأکید بر اهمیت ادامه‌ی انقلاب فرهنگی و ابعاد آن، بازنویسی شد. قابل تذکر است که در دوره ۷۱ - ۱۹۶۹ تحت هدایت خط مائو («انقلاب را دریابید و تولید را بالا ببرید») حدنصاب‌های نوینی در بازدهی صنعتی به جای نهاده شد. این اصل بدین معنا است که سیاست باید بر اقتصاد حاکم باشد و تنها با رشد دادن فعالیت آگاهانه‌ی توده‌ها می‌توان نیروهای مولده را رها ساخت و

جهان را بر طبق منافع طبقه‌ی کارگر دگرگون نمود. به‌عنوان مثال، قوانین و مقرراتی که کارگران را به یک شغل یا تخصص محدود سازند و ابتکارات فنی یا مدیریتی را حق ویژه‌ی اشخاص نمایند جلوی رشد نیروهای مولده را سد می‌کنند، زیرا که قوه‌ی ابداع و فعالیت توده‌ها را در انقیاد می‌گیرند و حتی باعث به وجود آمدن تضادهایی در میان آن‌ها می‌شوند، مثل اختلافات بر سر استفاده از ماشین‌آلات. این‌ها قیودی هستند که باید از بین بروند. از آنجا که چنین محدودیت‌هایی نماینده‌ی ادامه‌ی نفوذ بورژوازی است، تنها از طریق بسیج توده‌ها می‌توان با آن‌ها مبارزه نمود.

در حالی که مبارزه پیش‌تر می‌رفت، لین پیائو به شرکت گسترده‌تر ارتش در امور کشور اصرار می‌کرد. مائو تلاش نمود که تأکید بر نقش ارتش را خنثی کرده و نقش رهبری حزب را بر اساس بازسازی آن، مسجل نماید. با ادامه‌ی درگیری‌های مرزی بین شوروی و چین و به‌ویژه شدت یافتن آن‌ها در آوریل ۱۹۶۹، لین پیائو خواستار سازش با روس‌ها و تکیه بر آن‌ها جهت تهیه اسلحه‌ی سنگین گردید. دیدگاه مائو این بود که سازش با شوروی‌ها چیزی به جز تسلیم‌طلبی نیست. لین پیائو همچنین مخالف بازگرداندن کادرها و مقامات رسمی‌ای بود که در طی انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته بودند. زیرا از آنجا که وی خواهان در دست داشتن ارتش و به انحصار در آوردن و تحت سلطه قرار دادن بخش‌های مهم دولتی توسط افراد خود بود، این امر به ضرر او تمام می‌شد.

نیرنگ‌بازی و قدرت‌طلبی‌های لین پیائو نتیجه‌ی نوعی خودبزرگ‌بینی نبود، بلکه از یک خط سیاسی - خط رویزیونیستی - تکیه نکردن بر توده‌ها برای دگرگون کردن جهان، ناشی می‌شد. در پلنوم دوم نهمین کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چین در ۱۹۷۰ افراد لین پیائو دیوانه‌وار به ستایش از «نبوغ» مائو پرداختند. چرا که می‌خواستند از او تمثال بی‌آزاری بسازند، و مناصب حساس را از آن خود سازند. لین پیائو در آن موقع دیگر آشکارا به بسیاری از دست‌آوردهای انقلاب فرهنگی حمله می‌نمود. شرکت کادرها در کارهای

تولیدی را «رفرم کار اجباری» می‌خواند و همچنین بیان می‌داشت که سیاست فرستادن جوانان به روستاها فقط موجب «بیکاری پنهان» می‌شود. به عقیده وی اقتصاد به طرز مایوس‌کننده‌ای داغان بود و توده‌ها به اندازه‌ی کافی رنج برده و بیش از این محتاج و مشتاق «سیاست» نبودند. و آنچه که آن‌ها بدان احتیاج داشتند «غذا برای خوردن و چوب برای گرم کردن خانه» بود. این تلاشی بی‌باکانه برای برانگیختن نارضایتی بین بخشی از جوانان به‌ویژه تحصیل‌کرده‌ها، کادرها و افراد عقب‌افتاده در میان توده‌ها بود. او به «موازیین نوین» به خاطر در تقابل بودن‌شان با برنامه‌ی رویزیونیستی‌اش حمله می‌کرد. لین پیائو به نحو روزافزونی افشا و ایزوله می‌گردید، به‌طوری که مجبور شد که در سپتامبر ۱۹۷۱ به یک توطئه‌ی نظامی مبادرت ورزد. مساله‌ی لین پیائو برای چین یک ضربه‌ی گیج‌کننده بود. این ضربه هنگام تلاش برای تحکیم دست‌آورده‌های انقلاب فرهنگی وارد آمد، هنگام تشدید خطر شوروی وارد آمد و زمانی وارد شد که جناح راست که زیر حمله بود به آرامی ضربات وارده طی سال‌های انقلاب فرهنگی را جبران می‌کرد و خود را برای ضد حمله آماده می‌ساخت. به علاوه خود کودتا و اینکه شخصیت اصلی آن کسی بود که به عنوان جانشین مائو تعیین شده بود، باعث ایجاد تنش بسیار در میان توده‌های مردم گردید. این امر باعث بی‌ثباتی به ویژه در درون ارتش شد و نیز به خاطر آنکه لین پیائو در رابطه‌ی نزدیک با انقلاب فرهنگی قرار داشت، این واقعه موجب بروز تردیدهایی در مورد انقلاب فرهنگی شد. نیاز به تجدید سازمان‌دهی ارتش و دفاع از انقلاب فرهنگی به وجود آمد. در عین حال، این اوضاع فرصتی را در اختیار جناح راست قرار داد تا تحت نام و بهانه‌ی ایجاد نظم و ثبات سریعاً به کسب قدرت بپردازد. از دیدگاه مائو وظایف در آن زمان از این قرار بودند: تقویت حزب و ارتش و مبارزه علیه نفوذ لین پیائو، و ادامه‌ی روند تحولات و دستاوردهای انقلاب فرهنگی. در عین حال، در این گیرودار بعضی از کسانی که قبلاً با انقلاب فرهنگی همراهی کرده بودند، تحت نام مخالفت با لین پیائو مبارزه علیه انقلاب فرهنگی را شدت بخشیدند.

دوره‌ی مبارزه علیه لین پیائو که از اواخر ۱۹۶۸ آغاز شد و در ۱۹۶۹ تشدید یافت، موقتاً دو نیرو را در درون حزب کمونیست چین به هم نزدیک نمود: جناح چپ به رهبری مائو، که از رهبران انقلاب فرهنگی تشکیل می‌گردید؛ و نیروی دیگر شامل این‌ها بود: گاردهای قدیمی درون مرکزیت حزب، هیئت دولت و سلسله مراتب منطقه‌ای و مرکزی ارتش. این جناح کماکان بخشی بانفوذ و از نظر کمی قوی در حزب بود و به دور چوئن لای گرد آمده بودند. انقلاب فرهنگی، لیوشائوچی و رهبران مرتبط با او را افشا و برکنار ساخته بود. در دوره‌ی مبارزه علیه لیوشائوچی هزاران کادر حزبی مورد انتقاد قرار گرفته و از کار برکنار شده بودند. لیکن کسانی نیز در حزب یافت می‌شدند که علی‌رغم اینکه سیاست‌های لیوشائوچی را قبول داشتند ولی مستقیماً در کمپ او قرار نداشتند و بدین جهت از انتقادات سخت انقلاب فرهنگی در امان مانده بودند؛ و یا اینکه برخی برای پنهان نگاه‌داشتن خویش با انقلاب فرهنگی همراهی کرده بودند، در حالی که به محتوای اساسی آن عقیده نداشتند.

بسیاری از کسانی - به ویژه در هیئت دولت - که دارای تمایلات نیم‌بند نسبت به انقلاب فرهنگی بودند تحت حمایت چوئن لای قرار داشتند، منجمله کسانی مثل لی سین نین، یو چیو-لی (که هر دوی آن‌ها مدت مدیدی مسئولیت‌هایی در برنامه‌ریزی و مالیه به عهده داشتند و در مقطعی با لیوشائوچی در ارتباط بودند). چنین «حمایتی» در همه‌ی موارد غلط نبود ولی مسلماً در بعضی موارد اشتباه بود.

خود چوئن لای از مقطعی به همراهی با انقلاب فرهنگی پرداخت و از مقطعی نیز این همگامی به پایان رسید. یک رگه تمایلات بورژوا - دمکراتیک در تمام طول فعالیت سیاسی او به چشم می‌خورد و این علت نقش روی هم رفته منفی او در انقلاب فرهنگی را توضیح می‌دهد. چوئن لای در میان کادرهای قدیمی حزب - که از نظر آن‌ها بالاترین دستاورد مبارزه‌ی مردم تبدیل چین به کشوری مدرن می‌تواند باشد - از نقش رهبری برخوردار بود. هنگامی که فئودال‌ها و امپریالیست‌های خارجی از این خواست آن‌ها جلوگیری

کردند به جنگ با آن‌ها برخاستند. حتی رزمی سخت نمودند، ولی زمانی که قدرت را به کف آوردند مبارزه‌ی سیاسی را پایان‌یافته تلقی کردند و تلاش نمودند که توسعه‌ی اقتصادی را بالاتر از هر چیز دیگر قرار دهند. این امر، صرفاً می‌توانست یک توسعه‌ی اقتصادی بورژوایی باشد، چرا که برنامه‌های آن‌ها مبتنی بود بر استفاده از فناوری خارجی، گذاردن متخصصین در مقام فرماندهی، و قرار دادن کارگران و دهقانان در جایگاه آدمیان باربردار و شکر گذار. در اوایل دهه‌ی شصت، چوئن لای دیگر به این جمع‌بندی رسیده بود که دفاع نظامی و ساختمان اقتصادی چین به سازش و اتحاد با غرب محتاج است. وی این را نه یک مانور تاکتیکی و استفاده از تضاد درون اردوگاه دشمن بلکه یک سمت‌گیری استراتژیک می‌دید که «پیشرفت» چین را تضمین می‌نمود.

چوئن لای لنگ لنگان و با قید و شرط از جنبش‌های توده‌ای دهه‌های پنجاه و شصت پشتیبانی نمود ولی به‌طور واقعی با آن‌ها عهد مودت نیست و به رهبری آن‌ها برخاست، زیرا که او نیز مثل هر بورژوا - دمکرات دیگر این جنبش‌ها را مانع پیشرفت و مدرنیزاسیون چین می‌انگاشت. اگرچه در اوایل انقلاب فرهنگی چوئن لای با آن موافق بود ولی به موازات تکامل آن فعالانه به مخالفت برخاست. پناه دادن وی به افراد جناح راست - پس از سقوط لیوشائوچی - به تکوین یک ستاد فرماندهی بورژوایی نوین منجر گردید که وی به‌عنوان یک سیاستمدار برجسته‌ی بورژوا آن را در کنف حمایت خویش قرار داد. اینکه رویونیست‌های حاکم بر چین از چوئن لای ستایش می‌کنند و در مقابل، خط مائو را می‌کوبند دقیقاً نشانگر این مساله است که چوئن لای در پی چه چیزی بود (شاید حتی از سال ۱۹۴۹) - یعنی ترغیب و حمایت از منافع جناح راست.

از نظر نیروهای انقلابی در دوره‌ی ۱۹۶۹-۱۹۷۰ لین پیائو بزرگ‌ترین خطر برای دستاوردهای انقلاب فرهنگی بود. زیرا روشن شده بود که وی نه تنها خواستار کنار نهادن انقلاب فرهنگی و کسب قدرت سیاسی است بلکه دارای قدرت متحقق کردن خواست خود نیز می‌باشد. از نظر نیروهای جمع

شده به دور چوئن لای نیز، لین پیائو جدی‌ترین تهدید محسوب می‌شد چرا که برنامه‌ی وی اساساً کنار نهادن همه به‌جز افراد وابسته به خود بود. بنابراین جناح چپ و گاردهای قدیمی راست در ضدیت با لین پیائو و در ارتباط مستقیم با این ضدیت، بر سر اینکه در مورد دو سیاست کلیدی تغییراتی در تأکیدات داده شود، با یکدیگر به ائتلاف رسیدند. اولین مساله کاهش دادن نقش ارتش بود. از ۱۷۰ نفر عضو اصلی نهمین کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست، ۷۴ نفر نمایندگان «ارتش آزادی‌بخش مردم» بودند که ۳۸ نفر از آنان را فرماندهان یا کمیسارهای منطقه‌ای تشکیل می‌دادند. می‌بایست با تمایلات نسبت به داشتن «قلمروهای مستقل» مبارزه می‌شد و موقعیت مسلط ارتش در سازمان‌های توده‌ای و حزبی محدود می‌شد.

دوم اینکه، به دلیل خطر رو به رشد شوروی، تغییر جهتی در سیاست خارجی باید داده می‌شد. از این پس، نحوه‌ی برخورد به سیاست «گشایش به سوی غرب» و تأثیرات آن بر مبارزه‌ی طبقاتی داخلی پایه‌ای شد برای جدایی عمیق این دو نیرو از یکدیگر. همان‌طور که این وحدت به هیچ وجه مطلق نبود، نیروهای دور و بر چوئن لای نیز به هیچ وجه مخالف نظر لین پیائو در مورد تأکید عمده بر توسعه اقتصادی نبودند. آن‌ها به زودی همین اعتقاد را بر سر هر کوی و بازار بانگ زدند. خلاصه اینکه، هر یک به دلیلی متفاوت به مبارزه‌ی لین پیائو شتافتند و از مبارزه علیه او مقاصد متفاوتی را دنبال می‌کردند؛ هدف مبارزه‌ی نیروهای انقلابی آماج قرار دادن خصایل ضدانقلابی - و اساساً راست - برنامه و بینش لین پیائو بود. قصد نیروهای راست از حمله به وی، زدن برچسب «التر - چپ» به انقلاب فرهنگی و هموار نمودن راه برای پایمال کردن دستاوردهای انقلاب فرهنگی به‌طور اخص و کل انقلاب به‌طور اعم بود. بلافاصله پس از سقوط لین پیائو، ۳۲ تن از ژنرال‌های ارتشی دارای مناصب مهم دستگیر و یا اخراج شدند. در اوایل ۱۹۷۳، ۲۵ تن از فرماندهان ناحیه‌ای و منطقه‌ای از کار برکنار گشتند. لین پیائو لطمات سنگینی بر حزب و ارتش وارد آورده بود. در جریان این حوادث، از یک‌سو تهدید شوروی‌ها و از سوی دیگر

ضرورت بازسازی حزب و ارتش و اعمال آتوریته‌ی حزب بر ارتش محسوس گردید. در این رابطه به کار باز گرداندن تعداد بیشتری از کادرها - حتی آنانی که خطاهای جدی مرتکب شده بودند - ضروری شد. حد و حدود باز گردانیدن مجدد کادرها و اینکه بر چه اساسی باید باز گردانده شوند، به مهم‌ترین اختلاف دو کمپ بدل شد. بسیاری از این کادرها با داشتن کینه از توده‌هایی که در دوران انقلاب فرهنگی آن‌ها را کنار نهاده بودند قصد انتقام‌جویی داشتند زیرا فکر می‌کردند در حق آن‌ها بی‌عدالتی شده است. به علاوه هنوز با تحولات انقلاب فرهنگی سمت‌گیری نکرده بودند و این تحولات را غیرقابل اجرا و خطرناک می‌پنداشتند.

جناح چپ عقیده داشت که باز گرداندن بعضی از کادرها ضروری است. اما این عمل می‌بایست بر پایه‌ی اصولی انتقاد از خود و حمایت‌شان از انقلاب فرهنگی استوار باشد. باز گرداندن برخی از آن‌ها نه تنها به آنان فرصت می‌دید که خود را متحول سازند، بلکه امکان جذب پایه‌ی اجتماعی آنان در میان کادرها را فراهم می‌آورد؛ اگر به رهبران این پایه‌ی اجتماعی فرصت خدمت کردن داده نمی‌شد امکان پیوستن این پایه‌ی اجتماعی به اردوگاه دشمن وجود می‌داشت. خلاصه اینکه باز گرداندن بعضی از کادرها نه تنها صحیح، بلکه ضروری نیز بود، اما به هیچ وجه نمی‌بایست اصول زیر پا نهاده می‌شد.

اتحاد بین نیروهای انقلابی و نیروهای تحت رهبری چوئن لای در سال ۱۹۷۲ دیگر متزلزل و بی‌ثبات شده بود. جناح راست، لین پیائو را «الترا - چپ» خوانده و زیر نام ترمیم خسارات وارد شده توسط او به سنن حزب، خواستار باز گرداندن افراد بیشتری گردید. از آنجا که انقلاب فرهنگی یک قیام توده‌ای بود بدون شک افراط و تفریط‌های خود را نیز به همراه داشت. لین پیائو نیز بعضی افراد بی‌گناه را تحت تعقیب قرار داده بود، اما افراد بسیاری می‌بایست مورد انتقاد قرار گرفته و کنار نهاده می‌شدند و تحولات و دگرگونی‌های عظیمی - که تنها از طریق مبارزه‌ی انقلابی به کف می‌آیند - جهت حفظ حاکمیت طبقه‌ی کارگر و ادامه‌ی انقلاب ضروری بودند. برای جناح راست، اصلاح حزب



به معنای تقویت ارگان‌های حزبی بر اساس انقلاب فرهنگی نبود، بلکه عبارت بود از احیای بسیاری از اعمالی که انقلاب فرهنگی آن‌ها را منسوخ نموده بود. در سال ۱۹۷۲ مجادلات فزونی یافت. در قلمروی برنامه‌ریزی اقتصادی بر سر میزان خودمختاری در سطوح محلی، و در عرصه‌ی مدیریت صنعتی بر سر امکان ادامه‌ی بعضی رفرم‌های مربوط به محیط کار مانند برقراری مدیریت گروهی و ادغام کارکنان فنی در تولید. جناح راست مساله‌ی دیسپلین و قواعد کاری را مطرح کرد. این مسائل به خودی خود مسائل غیر مهمی نبودند. هنوز آزمودن ادامه داشت و جمع‌بندی از تجارب ضروری بود. در حقیقت بسیاری از موازینی که توسط انقلاب فرهنگی برقرار شد حتی تا سال ۱۹۷۲ هنوز از استحکام برخوردار نبودند، که این خود نمایانگر مقاومتی بود که در برابر آن‌ها می‌شد. اما جناح راست از حفاظت و تحکیم این دستاوردها - و بر این اساس بهبود آن‌ها - سخن نمی‌راند. آن‌ها قابل اجرا بودنشان را از اساس زیر سؤال می‌بردند. در مارس ۱۹۷۲، حتی از احیای مدیریت فردی سخن بمیان آوردند. به کسانی که مخالف بازگرداندن بی‌قید و شرط کادرهای سابق بودند، مارک «التر - چپ» زدند. در مباحثات مربوط به اصلاح دستمزدها (که در سال‌های آغازین انقلاب فرهنگی لاینحل مانده بود)، جناح راست بر روی حذر از تساوی‌گری و از مفید بودن انگیزه‌های مادی تأکید می‌کرد.

نیروهای تحت رهبری چوئن لای، گرد برنامه‌ای که همه‌چیز را تابع پیشرفت اقتصادی به فرماندهی متخصصین و مدیران می‌کرد و بازگرداندن وسیع کادرهای «مغرب» و دادن قدرت نامحدود بدان‌ها، مؤتلف شدند. آن‌ها معتقد بودند که اگر قرار است چین پیشرفت کند، نقش این کادرهای «مغرب» غیرقابل چشم‌پوشی است. در تابستان و پاییز ۱۹۷۲، آنچه که به «باد شوم» معروف شد در زمینه‌ی آموزشی وزیدن گرفت. این نخستین حمله‌ی مهم علیه یکی از مهم‌ترین ابداعات انقلاب فرهنگی بود. از آنجا که شیوه‌ها و سیاست‌های نوین گزینش آموزشی آغاز شده بود، مقالاتی انتشار می‌یافت که در آن‌ها از پایین آمدن استانداردهای آموزشی شکایت می‌شد. تحت نفوذ و فشار جناح

راست، بعضی تحولات و دستاوردهای انقلاب فرهنگی تضعیف شدند. قبلاً سیستم امتحان گرفتن به گونه‌ای بود که بار شکست یا پیروزی از معادله حذف شده بود؛ این سیستم آزمون توسط کارگران، محصلین و مدرسین «مدرسه‌ی ۲۱ ژوئیه» در کارخانه‌ی ماشین و ابزارسازی شانگهای ابداع شده بود. اما اکنون، در ضدیت با اصلاحاتی که در نظام آموزشی صورت گرفته بود، نحوه‌ی امتحانات طوری شده بود که به محصلین اجازه‌ی استفاده از کتاب، مباحثه در مورد مسائل و حتی حق نشستن بر سر یک نیمکت را نمی‌دادند. این در تضاد مستقیم با آموزه‌های مائو بود که می‌گفت امتحانات باید به مردم آموزش بدهد نه اینکه تهاجمی علیه آنان باشد. در بسیاری از دانشگاه‌ها، گروه‌های تبلیغی کارگری که طبق گفته مائو باید یک جنبه‌ی ثابت از تحصیلات عالی باشند اهمیت خود را از دست دادند.

چوئن لای در به حرکت درآوردن این «باد شوم» نقش مهمی ایفا نمود. حکام کنونی چین، وی را به خاطر مطرح کردن مسأله‌ی «سطح آموزشی» در ۱۹۷۲، و برانگیختن خشم «چهار نفر»، ستایش می‌کنند. این ادعا که چوئن لای بر طبق دستورات مائو عمل می‌کرد خلاف واقعیت است. موضع مائو بر همگان روشن است. او در مباحثات سال‌های ۷۶ - ۱۹۷۵ در عرصه‌ی آموزشی به روشنی از انقلاب مداوم در آن زمینه دفاع نمود (در صفحات بعد به تفصیل در این مورد سخن خواهیم گفت)

خط مشی جناح راست این بود که اشکال لین پیائو را افراط در انقلابی‌گری وانمود کند و به تبع آن انحراف «چپ‌گرایی افراطی» را به مثابه‌ی دشمن عمده‌ی انقلاب معرفی نماید، و به انقلاب فرهنگی برچسب «چپ‌گرایی افراطی» زده و آن را از آن جهت که گویا به فردی مانند لین پیائو پا داده است، فاجعه‌ای اسفبار وانمود نماید. راست بر این اساس دست به تعرض زد؛ فی‌الواقع، آن‌ها تا آخر سال ۱۹۷۲ در کارزار حزبی «انتقاد از لین پیائو» دست بالا را داشتند.

در این دوره، جناح چپ کارزار انتقاد از لین پیائو را از طریق دامن زدن به

جنبش مطالعه و نقد «تئوری نوابغ» وی که نقش توده‌ها را در سازندگی تاریخ نمی‌نمود، پیش برد. این بخشی از تلاش چپ بود در جهت پیوند دادن وظیفه‌ی اصلاح حزب با امر انتقاد از رویزیونیسم. در اوت ۱۹۷۲، مقاله‌ای به نام «قوانین مبارزه‌ی طبقاتی در دوران سوسیالیسم» نوشت: «بنابراین، مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در دوران سوسیالیسم در بعضی زمان‌ها اوج می‌گیرد و در زمان‌های دیگر همچون افت موج فرو می‌نشیند. بر حسب مدت زمان می‌توان گفت که این مبارزه هر چند سال یک‌بار خود را در یک مبارزه‌ی مهم جلوه‌گر می‌سازد». این مقاله علاوه بر نشان دادن اجتناب‌ناپذیری مبارزات عمده در هر چند سال یک‌بار، همچنین حمله‌ای بود علیه کسانی که در یک مبارزه خطی رویزیونیستی در پیش می‌گیرند بدون آنکه افشا شوند ولی در یک جای دیگر از پناهگاه خود بیرون می‌جهند. نکته‌ی مورد بحث جناح چپ واضح بود و صرفاً جمع‌بندی از تاریخ گذشته و لین پیائو نبود بلکه وضعیت جاری چین را نیز در بر می‌گرفت.

اکنون دیگر به روشنی در ائتلافی که در برابر لین پیائو به وجود آمده بود شکاف ظاهر می‌شد. و دو نیروی این ائتلاف - جناح چپ به رهبری مائو و جناح راست که شامل نیروهایی بود که به طور عام به دور چوئن لای حلقه زده بودند - در راه برخورد حاد با یکدیگر بودند. دو چیز به طرز برجسته‌ای قدرت جناح راست را نشان می‌دید: وزش «باد شوم» در قلمروی آموزشی و اعمال یک رشته «اعاده‌ی حیثیت» از کادربندی که در انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته بودند که اوجش در آوریل ۱۹۷۳ و در بازگشت سیائو پین بود - او دومین فرد صاحب قدرت بود که در انقلاب فرهنگی مورد انتقاد واقع گردیده بود.

دن سیائوپین نمی‌توانست بدون حمایت فعال چوئن لای مجدداً به مسئولیت‌های حزبی و دولتی دست بیابد و وی از همان ابتدا نیز برای فعال نمودن دن سیائوپین در مقابل جناح چپ تلاش نمود. ایده‌های کنفوسیوسی چوئن لای در مورد «دلسوزی و توجه» نسبت به افراد و نهادهایی که در طی انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته بودند و تفرعن لجام‌گسیخته‌ی دن

سیائوپین مناسب حال جناح راست در رابطه با گرفتن قدرت، بودند. احتمالاً مائو با وجود نارضایتی فراوان و با وجود اینکه دن سیائوپین را می‌شناخت و می‌دانست که مطمئناً وی به همان کارهای سابق مبادرت خواهد ورزید - یعنی جمع کردن نیروها به گرد خط سیاسی خویش در تقابل با خط مائو - به بازگشت او رضایت داد. توافق مائو با بازگشت دن سیائوپین که از دشمنان قدیمی لین پیائو بود به احتمال فراوان در رابطه با ضرورت عاجل تغییر در فرماندهی نظامی هشت ناحیه بود. اما بازگشت دن سیائوپین و به دنبال آن صعود وی، میزان قدرت جناح راست را نشان می‌داد و به نوبه‌ی خود به استحکام این قدرت افزود.

به طور فزاینده‌ای بر انقلابیون آشکار می‌شد که جناح راست ابتکار عمل را به دست آورده است و این امر دست زدن به ضدحمله‌ای را ایجاب می‌کرد. در اواخر ۱۹۷۲ و اوایل ۱۹۷۳، جناح چپ توانست به طور موفقیت‌آمیزی برای جا انداختن این حکم که لین پیائو یک راست‌رو و از همان قماش لیوشائوچی بود، مبارزه نماید. در دسامبر ۱۹۷۲، مقاله‌ای انتقادی علیه تلاش کنفوسیوس در بازگرداندن چرخ تاریخ به عقب نوشته شد. در مارس ۱۹۷۳، مفهوم «موازن نوین» و نیز اهمیت اجرای آن‌ها در نشریات حزبی شکافته شد. در شانگهای و پکن نخستین کنگره‌های اتحادیه‌های کارگری در دوره‌ی پس از آغاز انقلاب فرهنگی برپا گردیدند و در آن‌ها انتقادات سختی بر اکونومیسم (استراتژی محدود نمودن بینش کارگران به مشغله‌های فی‌الغور مانند دستمزد و دیگر مسائل اقتصادی) و سیاست انگیزه‌های مادی وارد آمد. (به این نکات در مباحثات مربوط به اصلاح دستمزدها در ۱۹۷۲ برخورد شده بود) با شروع سال ۱۹۷۳، مقدمات تشکیل کنگره‌ی حزب آماده می‌شد که طی آن می‌بایست قضاوت نهایی بر سر مساله‌ی لین پیائو انجام می‌شد و مسیر آتی انقلاب مشخص می‌گردید. به ویژه ارزیابی از انقلاب فرهنگی و تحلیل از آنان که با آن در تقابل بوده و برای آن ارزش قائل نبودند، مساله‌ی مهمی را تشکیل می‌داد. و بالاخره اینکه افراد دو کمپ، در ساختارهای حزبی، در چه جایگاه‌هایی قرار می‌گرفتند.

## کنگره‌ی دهم حزب

در دوره‌ی قبل از برگزاری این کنگره واضح بود که مبارزه‌ی سختی درگیر است. سالگرد تشکیل حزب در ماه ژوئیه به طور رسمی جشن گرفته نشد و روز ارتش در ماه اوت بی‌نهایت با بی‌رغبتی و سطحی برگزار شد. از نشست نهایی کمیته‌ی مرکزی حزب جهت تدارک برای کنگره‌ی دهم، در روزنامه‌ها ذکری به میان نیامد. اما بیشترین نشانه‌های شدت مبارزه در سیل مقالاتی بود که پیش از شروع کنگره در نشریات تحت کنترل جناح چپ نوشته می‌شد. یک مقاله در مورد دانشجویی به نام چان تیه شن از یک کمون در ایالت لایونین بود که به ماهیت و روند امتحانات ورودی اعتراض داشت. به این‌گونه اعتراضات علیه زیر پا نهادن دستاوردهای انقلاب فرهنگی دامن زده می‌شد.

مقاله‌ای در ژوئیه و اوت منتشر شد که از اعضای جدید و کادرهای کارگر حزب به مثابه‌ی نیروی حیاتی حزب پشتیبانی می‌نمودند. از «مدارس هفتم مه» که توسط لین پیائو تحقیر شده بودند، به مثابه‌ی دستاوردهای بزرگ انقلاب فرهنگی دفاع به عمل می‌آمد. این مدارس معمولاً مزارعی بودند که کادرها برای تلفیق دادن کار یدی (تأمین آذوقه‌ی خود و کار ساختمانی سبک و مطالعه‌ی مارکسیسم - لنینیسم) بدان جا می‌رفتند. اهمیت پیشبرد انقلاب در زمینه‌های روبنایی (مانند عرصه‌های مختلف هنر - ویراستار) به نحو گسترده‌ای در روزنامه‌ها منعکس شد. بدون شک این خروش حمایت از دستاوردهای انقلاب فرهنگی با مبارزه‌ای که در کنگره به وقوع می‌پیوست، پیوند داشت. جناح چپ احتمالاً مایل بود که کنگره به تعویق بیفتد تا از فرصت جهت بسیج گسترده‌تر نیروهای خود استفاده کند. جناح راست تمایل داشت که سر و ته کنگره را هر چه زودتر به هم بیاورد زیرا که جناح مقابل ضدحمله‌ی خود را تازه آغاز کرده بود.

نتایج این کنگره روی هم رفته مؤید پیروزی جناح چپ بود. خط مصوبه‌ی این کنگره یک خط انقلابی بود، هر چند مساله‌ی کارکنان و جانشینی به نحو

رضایت بخشی حل نشد و در واقع در این عرصه حالت بن‌بست به وجود آمد. گزارش سیاسی کمیته‌ی مرکزی به کنگره‌ی دهم، مسائل مهمی را که بر سر آن‌ها مبارزه درگیر بود به نفع نیروهای انقلابی حل نمود. این گزارش سیاسی انقلاب فرهنگی را ستود و این نقل قول از مائو در ۱۹۶۹ را ذکر نمود که: «پس از چند سال احتمالاً یک انقلاب فرهنگی دیگر نیز می‌بایست انجام گیرد.» لین پیائو را یک رویزیونیست شناخت که خط سیاسی‌اش از همان دیدگاه لیوشائوچی در کنگره‌ی هشتم حزب نشأت می‌گرفت که تضاد عمده‌ی چین را تضاد بین نظام اجتماعی پیشرفته و نیروهای مولده‌ی عقب‌مانده توصیف می‌کرد. این جمع‌بندی در چشم‌انداز کنگره مساله‌ی محوری بود که یک‌بار دیگر در «برنامه‌ی عمومی» دن سیائوپین و هواکوفن و کل جناح راست در سال ۱۹۷۵ به مصاف طلبیده شد.

این گزارش همچنین در مورد خطرات موجود در ذات سیاست خارجی جدید، مصوب کنگره‌ی نهم، که چوئن لای در ارتباط مستقیم با آن بود، هشدار داد. این گزارش چنین بیان نمود که: «امروزه، هم در سطح مبارزات بین‌المللی و هم در سطح مبارزات ملی تمایلاتی شبیه به گذشته می‌تواند به وجود بیاید، یعنی وقتی که با بورژوازی ائتلاف وجود داشت، مبارزه‌ی ضروری با آن به فراموشی سپرده می‌شد و هنگامی که ائتلاف با بورژوازی از هم گسسته می‌شد، امکان ائتلاف مجدد تحت شرایط مشخص فراموش می‌شد.» هرچند هر دو انحراف (فراموشی مبارزه و فراموشی ائتلاف) تذکر داده می‌شد اما با توجه به اینکه چین در حال اجرای سیاست «بازگشایی به سوی غرب» بود واضح بود که اولی (فراموشی مبارزه با بورژوازی) هدف حمله است. گزارش سیاسی از اصل «خلاف جریان شنا کردن» حمایت نمود، بر پشتیبانی از «موازین نوین سوسیالیستی» تأکید کرد و شدیداً از سیاست ترکیب کادرهای مسن، میان‌سال و جوان به‌عنوان یک اقدام مهم برای پرورش کادرهای جانشین برای انقلاب، حمایت نمود.

گزارش وان هون ون در مورد اساسنامه‌ی نوین حزبی بعضی از این موضوعات

را شرح داد. در آن تأکید شد که سه اصل «به مارکسیسم عمل کنید و نه به رویزیونیسم؛ متحد شوید و انشعاب نکنید؛ روباز و صادق باشید و نه دسیسه‌جو و توطئه‌چین» همه‌ی اصولی هستند که الزاماً از اصل اول یعنی «به مارکسیسم عمل کنید و نه به رویزیونیسم» نشأت می‌گیرند (این اصول پس از آغاز مبارزه علیه لین پیائو توسط مائوتسه دون فرموله شدند). این گزارش نه تنها اصولی را که اعضای حزب می‌بایست به آن‌ها عمل می‌نمودند گوشزد نمود بلکه همچنین در مورد مسائل و عملکردهای غلط نیز هشدار داد. به طور مثال از «تمایلات ناصحیح» «از در پشت وارد شدن» سخن راند که اشاره داشت به سوءاستفاده‌ی کادرها از موقعیت خویش و پارتی‌بازی برای وارد کردن فرزندان خود به مدارس و کالج‌ها و یا معاف کردن آن‌ها از کار کردن در روستاها. این گزارش به شدت در مورد تلاش کادرهای رهبری در سرکوب انتقادات هشدار داد.

واضح است که مائو در وارد کردن اصل «خلاف جریان رفتن» در اساسنامه‌ی حزب، دست داشت. این اصل دو مساله را آشکار کرد. اول آنکه، یک جریان نسبتاً قوی محافظه‌کار وجود داشت که می‌بایست علیه آن حرکت نمود و دوم آنکه، مائو خود علیه این جریان بود. نکته‌ی مربوط به سرکوب انتقادات در این رابطه معنا می‌دهد و تجلیل از انقلاب فرهنگی در این اساسنامه ضربه‌ای بود بر محافظه‌کاران که به وجود آورنده‌ی این جریان بودند و بر متوقف کردن انقلاب فرهنگی اصرار داشتند.

چرا چوئن لای که در این سال‌ها هیچ اشتیاقی نسبت به انقلاب فرهنگی نداشت، گزارش سیاسی این کنگره را که وجه غالب آن انقلابی بود، ارائه داد؟ اولاً، این گزارش محصول کار یک شخص نبود بلکه نتیجه‌ی مبارزه‌ای سخت بود. و مائو مبارزه برای ادغام کردن درس‌های انقلاب فرهنگی و چشم‌اندازهای آن در گزارش، را رهبری کرده بود. همان‌گونه که در همین گزارش مطرح شده است، لین پیائو نیز در کنگره‌ی نهم حزب گزارشی را ارائه داد که کاملاً خلاف خط سیاسی وی بود.

نکته‌ی مورد نظر در اینجا آن است که، این واقعیت که گزارش سیاسی کنگره‌ی دهم حزب حاوی یک خط صحیح بود خود بیانگر شیوه‌های دو جناح در مبارزه‌ی در حال رشد بود. جناح راست در عین حال که به تدریج از نوآوری‌های انقلاب فرهنگی در قلمروی آموزشی می‌کاست، تلاش می‌کرد نظام سلطه‌ی متخصصین و سود در کارخانه‌ها را برقرار کند و قدرت خود را در دستگاه دولتی مستحکم می‌کرد، و در مورد انقلاب فرهنگی تخم شک و تردید می‌پاشید؛ اما علی‌رغم این عملکردها، راست‌ها هنوز نه آمادگی آن را داشتند و نه به سودشان بود که برای اعمال خط رویزونیستی خود به مقابله‌ی مستقیم با مائو و کل جناح چپ برخیزند. آن‌ها می‌دانستند که مائو کاملاً آمادگی و توانایی آن را دارد که در برابر تغییر خط عمومی حزب، ایستادگی کند. جناح چپ را با تحت فشار قرار دادن بر سر بعضی مسائل دیگر می‌توانستند مجبور به سازش کنند ولی بر سر این یکی خیر. قدرت جناح راست در مبارزه‌ی ایدئولوژیک علنی نبود به ویژه آنکه پا برجایی بر اصول وجه مشخصه‌ی آن‌هایی نیست که انقلاب را تضعیف می‌کنند.

گذشته از این عوامل، از نظر جناح چپ این مساله حائز اهمیت بود که خود چوئن لای این گزارش را ارائه دهد چرا که او نقطه‌ی اتکا و وحدت جناح راست بود. در سال ۱۹۷۳ خط «رشد تولید وظیفه‌ی عمده است» بر زمینه‌ی فراهم بودن فتاوری غرب، خطر فزاینده‌ی شوروی، هشت سال مبارزه‌ی طبقاتی حاد، و تازگی شوک ماجرای لین پیائو در اذهان مردم، رونق داشت؛ در چنین وضعی مهم بود که چوئن لای با زبان خودش بگوید که خط لین پیائو مبنی بر عمده بودن وظیفه‌ی رشد تولید هیچ نیست مگر «زباله‌ی رویزونیستی». تأیید دیدگاه انقلابی توسط چوئن لای از اهمیت برخوردار بود چرا که با شدت گرفتن مبارزه او ناچار بود که یا با این دیدگاه همراه شود و یا به مخالفت علنی با آن برخیزد. بدین ترتیب، زمینه‌ی آن برای توده‌ها فراهم می‌شد که از نقطه نظر سیاسی نقش و موقعیت چوئن لای در مبارزه، را دریابند.

به علاوه، مائو در تلاش این بود که تا سر حد امکان افراد بیشتری - منجمله



چوئن لای - را به خط صحیح رهنمون شود. به عبارت دیگر، چیزی که مورد دفاع بود و توده‌ها با آن تعلیم می‌یافتند یک خط بود. و افکار عمومی خلق می‌شد تا وقتی این خط مورد حمله واقع می‌شود، توده‌ها به سوی دشمنان آن هجوم برند. این صرفاً اصلی نبود که مائو به طور عموم در مبارزات گذشته به کار برده بود؛ بلکه به خصوص در برخورد به چوئن لای مصداق داشت. چوئن لای نیز همانند لیوشائوچی و لین پیائو - در دهه‌ی ۱۹۶۰ - از آتوریتته و احترام بسیار در میان بخش‌هایی از حزب و میلیون‌ها تن از مردم چین برخوردار بود. تعیین مسئولیت‌های مهم در حزب نیازمند سازش قابل توجهی بود. مساله‌ی تعیین جانشین پیچیده بود و جناح‌های چپ و راست هیچ‌کدام در این مناصب دارای امتیاز قاطع بر دیگری نبود. چان چون چیائو دبیر کل هیئت رئیسه‌ی کنگره بود اما به معاونت صدر کمیته مرکزی منصوب نشد. صرفاً وان هون ون به مقام سوم در حزب ارتقا یافت - کاری که تنها با حمایت مائو می‌توانست انجام پذیرد. به جز مائو از جناح چپ تنها چان چون چیائو و وان هون ون وارد کمیته‌ی دائم دفتر سیاسی شدند. وان هون ون نسبتاً یک تازه وارد شمرده می‌شد. بدین جهت جناح راست امیدوار بود که او را در مقام رهبری به سادگی ایزوله کند. چان چون چیائو یک مبارز سرسخت بود و ارتقای مقام وی از نظر جناح راست قابل تحمل نبود.

به خاطر سازمان‌های توده‌ای که طی انقلاب فرهنگی انکشاف یافته بودند تعداد نمایندگان در کمیته‌ی مرکزی افزایش یافت. ولی ۲ تن از اعضای سابق کمیته‌ی مرکزی که در طی انقلاب فرهنگی برکنار شده بودند مجدداً وارد کمیته‌ی مرکزی شدند: مثل دن سیائوپین و تان چن لین (وزیر سابق کشاورزی). به علاوه اعضای جدیدی از میان کسانی که طی انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته و تنزل مقام یافته بودند، وارد کمیته‌ی مرکزی شدند. این امر نشانه‌ی قدرتمندی چوئن لای بود که به بهانه‌ی «اداره‌ی کشور به نحو احسن»، بر بازگرداندن کادرهای قدیمی اصرار می‌ورزید.

چرا مائو به «چهار نفر» تکیه کرده و زمینه‌ی رشد آن‌ها را فراهم می‌نموده

بود؟ اولاً، به خاطر آنکه آن‌ها در انقلاب فرهنگی با ایفای نقش رهبری و نقشی بارز، شایستگی خود را نشان داده بودند. «توفان ژانویه» ۱۹۶۷ در شانگهای که چان چون چیاو، یائو ون یوان، و وان هون ون در ارتباط مستقیم با آن قرار داشتند، اولین اقدام در جهت کسب قدرت سیاسی در طی این مبارزه بود که سرمشق دیگران گردید. کارگران متحد شدند و کمیته‌ی شهری حزب کمونیست در شانگهای و ارگان‌های دولتی تحت هدایت رویزیونیستی آن را برکنار ساختند. این نخستین بار بود که مساله‌ی کنار نهادن رهروان سرمایه‌داری از قدرت توسط عمل مستقیم توده‌ها حل می‌شد. چیان چین خدمات ارزنده‌ای در زمینه‌ی فرهنگی انجام داده بود و در اینجا باید اضافه کنیم، هنر عرصه‌ای کلیدی است و از آنجا که از زمان‌های دور جولانگاه طبقات حاکمه‌ی کهن بوده است عرصه نبرد بسیار سختی برای طبقه‌ی کارگر است.

این «چهار نفر» در سال‌هایی که اختلافات بین مائو و چوئن لای در رابطه با چگونگی برخورد به مشکلات پس از بروز ماجرای لین پیاو در حال عمیق شدن بود، از دستاوردهای انقلاب فرهنگی دفاع نمودند. بر زمینه‌ی شکست لین پیاو، بالا گرفتن تهدیدات تجاوزگرانه‌ی شوروی و با تلاش‌های آگاهانه‌ی رویزیونیست‌های درون حزب - که عده‌ی بیشتری از آنان به قدرت بازگشته بودند - برای خنثی و خراب نمودن دستاوردهای انقلاب فرهنگی، فشارهای قدرتمندی جهت کند کردن انقلاب فرهنگی اعمال می‌شد.

«چهار نفر» به مثابه‌ی کسانی که قابل اتکاترین افراد برای پیشبرد مبارزه بودند، درخشیدند. بسیاری کادرهای قدیمی احتمالاً قابل جذب شدن بودند اما برای رهبری مبارزه قابل اتکا نبودند. مائو این «چهار نفر» را به عنوان هسته‌ی اصلی یک رهبری انقلابی درون حزب برگزید و برای خلق مساعدترین شرایط برای رشد این رهبری و پیشبرد مبارزه علیه راست، فعالیت نمود.

## کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس

پس از کنگره‌ی دهم، جناح چپ ابتکار عمل را به دست گرفت. سرمقاله‌ای در روزنامه‌ی مردم مورخ ۲۹ سپتامبر از ضرورت ایجاد نیروهای مسلح محلی با رهبری واقعاً پرولتری که در ارتباط نزدیک با حزب بوده و قادر به انجام مبارزه‌ی طبقاتی باشد، سخن راند. طی انتشار علنی نامه‌های بین والدین و فرزندان اهل لیائونین، سیاست فرستادن جوانان به روستاها و مبارزه علیه پارتی‌بازی به منظور فرار از این مساله مورد حمایت قرار گرفت. اما مهم‌ترین ضد حمله جناح چپ عبارت بود از کارزار «انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس». در دوره‌ی پیش از کنگره نیز مقالاتی در مورد کنفوسیوس به چاپ می‌رسید، اما اصل کارزار تنها پس از کنگره شکل پذیرفت. در فوریه‌ی ۱۹۷۴ اعلام گردید که «یک مبارزه‌ی سیاسی توده‌ای در انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس به طور عمیق در تمامی عرصه‌های اجتماعی توسط رهبر بزرگمان مائوتسه دون به راه افتاده است.» و تأکید گردید که «فعال یا غیرفعال بودن نسبت به مساله‌ی مهم انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس، آزمونی برای همه رفقای رهبری است. ... ضروری است که این انتقاد را با مبارزه‌ی طبقاتی جاری و مبارزه بین دو خط پیوند دهیم، انقلاب را تداوم بخشیم، با حرکت قهقرایی مخالفت کنیم، روش صحیحی نسبت به انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در پیش گرفته و شدیداً از موازین نوین سوسیالیستی پشتیبانی و حمایت نماییم.» (تأکید از ما است.) این نخستین شلیک از سوی مائو و جناح چپ علیه ستاد فرماندهی بورژوازی چونن لای و دن سیائوپین بود.

هدف و زمینه‌ی اصلی این مبارزه چه بود و چرا چنین شکلی را به خود گرفت؟ نخست آنکه، دوره‌ی تاریخی مورد بررسی دوره‌ی جایگزینی دیکتاتوری طبقه‌ی برده‌داران توسط دیکتاتوری طبقه‌ی مالکین ارضی بود. این مساله یک رویداد تاریخی بسیار مهم در چین بود. زیرا که مشخص‌کننده‌ی تحولی عمیق در سیستم اجتماعی این کشور بود. (بورژوازی چین با توجه به ضعف‌هایش

قادر نبود که به کمک یک انقلاب دمکراتیک تحولی به این عظمت ایجاد نماید و وظیفه‌ی انجام دگرگونی‌های دموکراتیک بر دوش طبقه‌ی کارگر قرار گرفت) به قدرت رسیدن فئودال‌ها، با مبارزات شدید علیه برده‌داران در حال افول و نمایندگان سیاسی - ایدئولوژیک آنان همراه گردید. مبارزه بین برده‌داران و فئودال‌ها بر سر کسب قدرت چندین قرن به درازا کشید. برای پرولتاریای در قدرت که مأموریت تاریخی‌اش از بین بردن استثمار و طبقات است، این مساله حاوی دو درس بود. نخست آنکه نشان داد که طبقه‌ی سرنگون شده هرکجا که قدرت یابد در تلاش احیای نظم کهن است. و دوم آنکه نشان داد که توانایی طبقه‌ی نوین جهت حفظ قدرت و گسترش آن به خواست و ظرفیتش در انجام تحولات ریشه‌ای و پیش گرفتن شدیدترین اقدامات علیه احیاگران ارتجاعی، بستگی دارد.

شخصیت‌های تاریخی که در این کارزار مورد آگراندیسمان قرار گرفتند عبارت بودند از شان یان و چین شی هوان. شان یان یک مقام دولتی بود که به جای سیستم قدیمی برده‌داری که در آن حکومت‌های محلی به افراد واگذار می‌شد و آنان هر آنچه که می‌خواستند انجام می‌دادند، یک سیستم حکومتی فئودالی سراسری از طریق انتصابات دولت مرکزی، به وجود آورد. شان یان، همچنین اصلاحات ارضی مهمی را به انجام رساند که باعث رشد کشاورزی گردید. قانون‌گرایان (از آن جهت قانون‌گرا خطاب می‌شدند که خواستار حذف نقش مستبدانه‌ی برده‌داران در جامعه‌ی فئودالی توسط نظامنامه‌ی قانونی بودند) کسانی بودند که از این اصلاحات حمایت فعال نمودند. چین شی هوان، اصلاحات شان یان را ادامه داده و از آن‌ها دفاع کرد. او کتاب‌های کنفوسیوس را آتش زد. کنفوسیوس در جهت حفظ نهادهای کهن تحت نظام برده‌داری تلاش داشت. چین شی هوان علاوه بر این، آن دسته از شاگردان کنفوسیوس را که با اصلاحات مخالفت می‌کردند زنده به گور نمود. اگرچه وی اصلاحات را در جهت منافع فئودال‌ها پیاده می‌کرد ولی این اصلاحات جامعه را علیه مقاومت برده‌داران و نمایندگان سیاسی‌شان به پیش می‌بردند.

لازم به گفتن نیست که کنفوسیوس هدف اصلی حمله در این مبارزه بود. به همراه گام نهادن طبقه‌ی رو به رشد فئودال‌ها به مرحله‌ی میانی تاریخ وی شعارهایی را در حدود ۵۰۰ سال پیش از میلاد مسیح مطرح نمود: «ایالاتی را که از بین رفته‌اند احیا کنید. خانواده‌هایی را که سلسله‌ی اجدادی‌شان گسسته شده است ابقا نمایید. و کسانی را که به گمنامی کناره گرفته‌اند بازگردانید.» این یک فراخوان پر هلهله برای بازگردانیدن آنچه که از بین رفته و به عبارت دیگر برای احیای نظم کهن بود. این فراخوان وی بر اساس اصل فلسفی «استعانت» قرار داشت. این اصل به مثابه‌ی محور اتحاد برده‌داران، یعنی کنار نهادن تفاوت‌ها و متحدشدن در دفاع از نظام لرزان‌شان با صدقه دادن به توده‌ها بود. با جهت توده‌ای دادن به آن، تلاشی آشکار برای تحمیل تسلیم و انقیاد بود. اما کنفوسیوس چیزی بیش از یک «حکیم» خردمند بود. او یک ضدانقلاب فعال بود که می‌توانست نقطه نظرات واقعی خویش را با ذکاوت - خلوص نیت قلبی و بذل توجه تصنعی به رفاه عمومی - پنهان نگاه دارد. او تلاش در فریب کشاورزانی داشت که به شورش برخاسته بودند. بعدها در مقام وزیر عدلیه و معاون صدارت ایالت لو در چین باستان شخصی به نام شائوچن مو را به جرم حمایت از اصلاحات که توجه توده یکثیری از دهقانان را جلب کرده بود، به قتل رساند. کنفوسیوس مستبدی بود که سالوسانه خویشتن را به زیور فلسفی استعانت و میانه‌روی آراسته بود.

آموزه‌های کنفوسیوس خمیره‌ی ایدئولوژیک و نقطه‌ی عزیمت برای کلیه‌ی نیروهای ارتجاعی در طی دوره‌ی بسیار طولانی از تاریخ چین بود. لین پیائو خود شخصاً اصول کنفوسیوس را اختیار کرده بود و حتی پسرش را به آموختن دکترین‌های کنفوسیوس جهت آماده ساختن وی برای ایجاد سلطنت «سلسله‌ی لین» واداشته بود. «تئوری نوابغ» لین پیائو، تعمیم دکترین کنفوسیوس بود مبنی بر اینکه «خرد تنها نزد عالی‌مقامان است.» دیدگاه کنفوسیوس در مورد اتوریته و نیز پست شمردن کار یدی به شدت بر چین تأثیر نهاده بود و در این رابطه روند این کارزار اصلی با مبارزات جاری علیه میراث کنفوسیوس

پیوند خورده بود. مثلاً بسیاری از گویش‌ها و ضرب‌المثل‌های فولکوریک در تحقیر زنان از دیدگاه کنفوسیوس نشأت می‌گرفت. و در طی این کارزار به تبارزات جان‌سخت تحت انقیاد بودن زنان توجه مشخص می‌شد. این‌ها در تعداد نمایندگان زنان در مناصب رهبری حزب، تفاوت دستمزدها در نواحی روستایی، آداب خواستگاری و ازدواج، و تقسیم کار در خانه به وضوح مشهود بودند.

هدف سیاسی اصلی این کارزار نیروهای احیاگری بود که سمت و سوی واپس‌گرایی و ضدیت با «موازین نوین سوسیالیستی» داشتند. یعنی افرادی از قماش لین پیائو که معتقد بود تحت فشار توده‌ها راه افراط پیموده شده است - وی «اصل اعتدال» کنفوسیوس را موعظه می‌کرد. هدف کارزار عبارت بود از مجهز نمودن توده‌ها به درک احیای سرمایه‌داری و تلاش‌های جناح راست جهت منحرف ساختن سمت و سوی صحیح انقلاب فرهنگی. به این منظور از تلاش‌های احیاگرانه‌ی نمایندگان سیاسی طبقه‌ی برده‌دار قیاس تاریخی به عمل می‌آمد. این یک ضد حمله‌ی سنگین علیه کوشش‌های جناح راست بود که با اصلاحات و دگرگونی‌های انقلاب فرهنگی مقابله می‌کردند و سعی می‌کردند کادرهایی را که افشا شده بودند به سر کار باز گردانند.

این کارزار عموماً ماهیتی آموزنده داشت. هدف عبارت بود از خلق افکار عمومی علیه دسیسه‌های جناح راست و مشخص نمودن حساسیت اوضاع برای توده‌ها. در ابتدای کارزار هدف این نبود که بلافاصله مبارزه‌ای از نوع مبارزات سال‌های اولیه‌ی انقلاب فرهنگی - که طی آن کادرها در سطح رهبری برکنار شدند - به راه انداخته شود. بلکه این کارزار می‌بایست با ادامه‌ی تلاش جهت حفظ دستاوردهای انقلاب فرهنگی پیوند خورده و بدان استحکام می‌بخشید. همزمان با به راه افتادن این کارزار، در باراندازهای شانگهای مبارزه‌ی مهمی رخ داد. چرا که در آنجا سهمیه‌بندی بر کار سیاسی ارجحیت یافته بود و انگیزه‌های مادی جهت تطمیع کارگران برای انجام کار و وادار نمودن آن‌ها به فراموش نمودن همه چیز (و بیش از همه انقلاب) دوباره به کار گرفته شده بود.

در جاهای دیگر نیز برای نشان دادن اینکه کادرهای رهبری غیرقابل تحمل شده‌اند و از انجام کارهای یدی سرباز می‌زنند، کارگران شعار می‌دادند: «پتک کادرهای ما کجاست؟» این‌ها نمونه‌های روشنی از مبارزه علیه انحطاط بود. علاوه بر این، زمینه‌های دیگری نیز وجود داشت. منطقه‌گرایی و محلی‌گرایی نیز به مساله‌ای جدی در ارتش بدل شده بود. و همچنین تلاش‌های بعضی دبیران ایالتی حزب که علیه خط یگانه‌ی حزب تلاش‌هایی در پیش گرفته بودند. در این کارزار، تبلیغ سیاست‌های وحدت‌گرایانه‌ی چین شی هوان در واقع حمله به این تلاش‌ها بود. همچنین دامنه‌ی کارزار به مساله‌ی خیانت ملی نیز کشانده شد. کنفوسیوس در دوره‌ی خاندان «هان» غربی دلیل تدارکات جنگی خود را چپاولگری اریستوکراسی شمال ذکر می‌کرد. لین پیائو نیز به همان سان توطئه چیده بود که چین را به زیر چتر دفاعی شوروی‌ها ببرد - که چیزی جز تسلیم در برابر آنان نبود.

اگر به گذشته و آن کارزار نگاهی بیفکنیم می‌بینیم که مائو و جناح چپ تحت هدایت وی نگاه به تاریخ گذشته را صرفاً به معنای انتزاعی آن مطرح نمی‌نمودند، بلکه این مساله را با طعن و کنایه به کادرهای درگیر قضیه گوشزد می‌کردند. این یک سنت دیرینه در صحنه‌ی سیاست چین و روش معمول مباحثه و پلمیک در حزب کمونیست چین بود. در این رابطه، جناح چپ حملات خود را بر چوئن لای و دن سیائوپین متمرکز کرده بود. آیا این کارزار می‌توانست صرفاً علیه کنفوسیوس و لین پیائو و نه علیه کنفوسیونیسیم باشد؟ وجود تشابه چوئن لای و دن سیائوپین با کنفوسیوس زیاد بود. این‌ها کنفوسیوس‌ها عصر نوین بودند. کنفوسیوس نیز به علت بیماری در بستر افتاده بود و علی‌رغم سرسختی‌اش نمی‌توانست بنویسد و تنها فقط سخن می‌گرفت. چوئن لای رهبر راست‌رو و یا حداقل برجسته‌ترین حامی جناح راست درون حزب بود و بیش از هرکس دیگر مسئول بازگشت کادرهای اخراجی و برکنار شده بود. «احکام چو» (چو یک خاندان کهن حاکم بر چین) برنامه‌ی سیاسی پیروان کنفوسیوس بود و به سیاستی گفته می‌شد که شدیداً بین موقعیت اجتماعی بردگان و

برده‌داران تفاوت قائل شده و جایگاه اجتماعی و عنوان هر آرسوکرآت برده‌دار را تعیین می‌نموده. تنها وجود نام چو کافی بود تا ایجاد شبهه نماید که چه کسی در واقع مورد حمله است. اما محتوی این احکام اساسی با سیاست‌های چوئن لای قابل مقایسه‌اند: برنامه‌ی عجولانه‌ی بازگرداندن کادرها و تجلیل از سلسله مراتب کهن در حزب. شاهزاده چو در آن دوره به مثابه‌ی یک شخصیت ارتجاعی بود و همان‌طور که متذکر شدیم کنفوسیوس صدارت او را به عهده داشت. این آشکارا شبیه موقعیت دن سیائوپین بود. جناح راست ثابت نمود که هرکس سمبل کدام شخصیت تاریخی است: آن‌ها طی شورش متعاقب مرگ چوئن لای شعار «مرگ بر چین شی هوا» را بر زبان جاری ساختند که در واقع منظور مائو بود.

آنچه که به تمثیل کنفوسیوس گیرایی می‌داد این بود که او در همان زمان که از درستکاری و استعانت سخن می‌گفت نیرنگ‌باز و دغل‌کار بود. چوئن لای نیز یک چنین شخصیتی بود - وظیفه‌شناس، مقدس‌مآب و به ظاهر مدافع مردم - که علیه انقلاب توطئه می‌چید. شاید عجیب به نظر برسد که چوئن لای که از مدت‌های مدید به داشتن ارتباط نزدیک با مائو شهرت داشته و از اعتبار انقلابی بسیار برخوردار بود، در رأس ستاد ضدانقلاب درون حزب باشد. اما چوئن لای نمونه‌ی تیپیک یک قشر از کادرها و رهبران حزب بود که از درون مبارزه‌ی قهرمانانه و حتی شاید اصیل بیرون آمده بودند ولی تکوین و انکشاف مداوم انقلاب را نه مفید بلکه مضر دانسته و آن را تهدیدی بر امنیت و موقعیت خود می‌دیدند. اینکه کسانی همانند چوئن لای در این یا آن مقطع از مبارزه - به ویژه در مراحل اولیه‌ی انقلاب دمکراتیک نوین - نقش مثبت ایفا می‌کردند می‌تواند صحیح باشد. اما خط فاصل بین انقلاب و ضدانقلاب دیگر این نبود که آیا کسی برای استقلال و امحای فئودالیسم در چین مبارزه می‌کند. بلکه خط فاصل این بود آیا برای ادامه‌ی انقلاب و حمایت از دستاوردهای انقلاب فرهنگی گام برمی‌دارد. چوئن لای یک پیرو اصیل کنفوسیوس بود که در همه حالت تحت پوشش خودسازی و درستکاری در جهت احیای نظم کهن عمل می‌کرد.



کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس از اینجا به راه افتاد که مائو در کنگره‌ی دهم حاضر به سازش روی این اصول نبود: انقلاب فرهنگی باید مورد حمایت قرار گیرد، جناح راست مهم‌ترین دشمن است، لین پیائو یک راست‌رو است، و «خلاف جریان رفتن یک اصل مارکسیستی است». پس جای تعجب نیست که گروهی که به گرد چوئن لای جمع شده بودند - که در برابر موج‌شان مقاومت شده بود - هیچ نقش فعالی در این کارزار نداشتند. در عوض خواهان مبارزه علیه کسانی بودند که خودشان آن‌ها را «التر - چپ»‌های لین پیائویی خطاب می‌کردند. ماهیت آرام و پنهان «کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس» با این واقعیت مشخص می‌گردید که این شلیک افتتاحیه‌ی چیزی بود که به وضوح می‌رفت به یک مبارزه‌ی جدی تبدیل گردد - صف‌آرایی نیروها در کنگره‌ی دهم هم این مساله را مشخص می‌کرد. ضروری بود که مبارزه کاملاً شکوفا گشته و خلق افکار عمومی شود تا بروز برخورد نهایی در مناسب‌ترین شرایط صورت پذیرد.

اوضاع در اوایل ۱۹۷۴ از این قرار بود که جناح چپ ابتکار عمل را مجدداً به دست گرفته بود. اما مساله‌ی انقلاب فرهنگی هنوز حزب را به دو شقه تقسیم می‌کرد و این مساله با درگیری بر سر جایگزینی کادرها تشدید شده بود. قصد جناح راست از مردود شمردن لین پیائو در واقع مردود شمردن انقلاب فرهنگی بود و بسیاری از کادرهایی که به کار بازگشته بودند به سیاست‌های انقلاب فرهنگی تاختند. با گسترش یافتن کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس، جناح راست انقلاب فرهنگی را به خاطر وجود پاره‌ای مشکلات و مسائل در بخش‌های مختلف جامعه مورد سرزنش قرار می‌داد. در عین حال به طور همزمان موقعیت خود را در دولت مرکزی مستحکم می‌کرد. از یکسو، این امر جناح راست را قادر به اجرای سیاست‌هایش کرد مثلاً وزارت تجارت خارجی تقریباً به طور کامل توسط آن‌ها اداره می‌شد و بنابراین می‌توانستند سیاست‌های تجاری نوین اعمال دارند. آن‌ها از سیاست دیرینه‌ی برابری تقریبی واردات و صادرات دست برداشته و به بستن قراردادهای وارداتی درازمدت با بهره‌های پنهان پرداختند.

از سوی دیگر، آن‌ها توانستند از استحکام سیاسی برخوردار شده و جناح چپ را تحت فشار قرار دهند. دن سیائوپین در ژانویه ۱۹۷۴ وارد دفتر سیاسی شد. در مقابل، جناح چپ جنبشی سیاسی در میان توده‌ها را پی‌ریزی کرد. اما در تابستان ۱۹۷۴ جناح راست دست برتر را کسب کرد و برای «کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس» دام گسترده. جناح راست به بهانه‌ی اینکه این کارزار باعث ایجاد اخلاق در تولید و برخورد کارگران با یکدیگر شده است از آن انتقاد نمود. جناح چپ، در پیوند دادن این کارزار با تولید اصرار داشت. بسیاری از کارخانجات متعاقب برگزاری کارزار انتقاد از کنفوسیوس افزایش تولید گزارش دادند. این کارزارها دیدگاه کنفوسیوس را که «فقط افراد با استعداد قدرت فرماندهی دارند» مورد نقد قرار می‌دادند و میان کارگران و مدیران که تقسیم کار اکید میان آن‌ها برچیده شده بود، روابط رفیقانه ایجاد می‌کردند.

در اواخر ۱۹۷۳ و اوایل ۱۹۷۴، مبارزه در عرصه‌ی فرهنگی به طور قابل ملاحظه‌ای داغ شد. ورود ارکسترهای سمفونیک خارجی به چین مباحثات متضاد را حول این مساله برانگیخت. برخورد جناح چپ به قضیه این بود که اساس تبادلات فرهنگی باید چگونه باشد، بر چه پایه‌ای می‌تواند از آن‌ها استقبال کرد و به مثابه‌ی یک زمینه از روابط دیپلماتیک ضروری با غرب که به هرحال نفوذ و تأثیرات بورژوازی را افزایش می‌دهد، تا چه حد قابل قبول هستند. به نظر می‌رسد که چوئن لای مسئول ترتیب دادن این روابط بود و جناح راست کلاً بر تلاش‌های خود جهت باز نمودن سیل بندها بر روی فرهنگ بورژوازی می‌افزود. در مقابل، چیان چین و کسانی که تحت راهنمایی‌های او کار می‌کردند مقالاتی در رابطه با تجزیه و تحلیل موسیقی کلاسیک غربی نوشتند. در واقع آیا این‌گونه موسیقی (مثل قطعات سوناتا و کنسرتو که ادعای عدم وابستگی به زمان و مکان خاص را دارند) بدون مفهوم و محتوی طبقاتی است؟ جناح چپ توضیح داد که این موسیقی بورژوازی بوده و می‌بایست مورد انتقاد قرار گیرد، اگرچه بعضی اشکال آن را می‌تواند نقادانه مورد استفاده قرار داد.

این مباحثات در مورد موسیقی کلاسیک، جزو بحث‌های صرفاً آکادمیک نیستند. همان‌گونه که مائو مداوماً تأکید نمود، نقش روبنا - که نه فقط شامل سیاست بلکه فرهنگ، ایدئولوژی و غیره نیز هست - در یک جامعه‌ی سوسیالیستی بی‌نهایت مهم بوده و بعضی اوقات از نقش تعیین‌کننده برخوردار می‌شود. در جامعه‌ی سوسیالیستی هنوز بسیاری از عرصه‌های روبنایی همچنان قلمروی بورژوازی است. بورژوازی جهت پراکندن ایدئولوژی ارتجاعی خویش و تحمیق افکار عمومی به نفع خود از نفوذ خویش در بعضی عرصه‌ها مثل هنر و ادبیات استفاده می‌کند. اگر چنین نفوذی در نطفه خفه نشود می‌تواند در زیربنای اقتصاد سوسیالیستی خرابکاری نماید. بدین جهت است که در دست گرفتن و متحول ساختن کلیه‌ی عرصه‌های روبنایی توسط طبقه‌ی کارگر ضروری می‌شود.

در عین حال، این امر مساله‌ی مهم سیاست صحیح برخورد به روشنفکران به ویژه کسانی را که به صورت تام در عرصه‌ی فرهنگی کار می‌کنند را در بر می‌گیرد. بورژوازی روی این روشنفکران به عنوان پایگاه اجتماعی خویش سرمایه‌گذاری می‌کند. روشنفکران بیش از همه در برابر این موسیقی منقاد هستند. باید با این خصائل آنان مبارزه شود و بر این اساس آنان را تشویق نمود که از طریق ترسیم دیدگاه‌ها و جهان‌بینی پرولتاریا، جذب نقادانه‌ی آنچه که از گذشته به جا مانده و آنچه در جهان وجود دارد و برای جامعه‌ی سوسیالیستی می‌تواند مفید باشد، به انقلاب خدمت نمایند.

جناح چپ در چارچوب خطرات موجود در اقدامات ضروری دولت چین جهت به وجود آوردن بعضی پیوندها با ممالک سرمایه‌داری، به این مساله برخورد می‌نمود. نکته‌ای که آنان مطرح می‌کردند این نبود که ایجاد رابطه با غرب جهت مقابله با تهدیدات شوروی غلط است بلکه نظرشان این بود که این مساله نباید به مجوزی برای بلعیدن همه چیز فرهنگ بورژوایی غرب و کلیه‌ی اثرات مخرب آن بدل گردد. مجیزگویی از فرهنگ غربی با قلب نمودن هنر پرولتری مثل اپراهای انقلابی و ممانعت از رشد آن‌ها همراه گردید. جناح چپ

برای از بین بردن هرگونه شکی در مورد باز کردن راه نفوذ فرهنگ غرب مثال فیلم‌ساز ایتالیایی میکلا آنجلو آنتونونیو را مطرح می‌نمود که اجازه یافت فیلم مستندی در مورد چین بسازد که علی‌رغم «هنرمندانه» بودن و «باریک‌بینی» آن چیزی مگر حمله‌ای کلی علیه سوسیالیسم نبود.

جناح راست، در عرصه‌ی فرهنگی که تحت کنترل جناح چپ بود چنان جسارت یافت که اپرای «سه بار بالا رفتن از درخت هلو» را بر روی صحنه آورد که تقریباً بازسازی ماهرانه‌ای بود از روی اپرای «سه بار پایین آمدن از درخت هلو» که لیوشائوچی از آن در جهت ترغیب سیاست‌های کشاورزی‌اش استفاده نموده بود. به نظر می‌رسید که جناح راست هل من مبارز می‌طلبید و می‌گفت «گور انقلاب فرهنگی‌تان را گم کنید». حال که سخن از اپرا به میان آمد باید بگوییم که هواکوفن در تولید و فیلم‌برداری یک اپرا در هونان به نام «آواز باغبان» که زندگی آکادمیک را نشان می‌داد دست داشت. جناح چپ در اوت ۱۹۷۴ این اپرا را به خاطر برخورد مفتضحانه به دانش‌آموزان و نیز دیدگاه آن در مورد آموزگاران، توقیف نمود.

در این زمان بود که نیروهای چوئن لای ضدیت خویش را نسبت به انقلاب فرهنگی در برنامه‌ای تحت عنوان «چهار نوگرایی» مشخص نمودند. در عین حال، برای جا انداختن افرادشان به عنوان چهره‌های خوب برای جانشینی تلاش می‌کردند. جناح راست یکدست نبود، بلکه در میان رهبران آن کشمکش‌ها و نیز اختلافات در زمینه‌ی سیاست‌هایی در رابطه با درجه کاستن از شدت خصومت با شوروی، درجه‌ی سرعت در به آغوش کشیدن غرب و غیره وجود داشت. اما همین جناح راست در مقابله با جناح مخالف خود یکدست و یکپارچه عمل می‌کرد. سریشی که نیروهای جناح راست را به یکدیگر می‌چسباند همانا مقاومت سرسختانه در جلوگیری از پیاده شدن خط مائو توسط «چهار نفر» بود. چوئن لای و دن سیائوپین رهبران جناح راست بودند که اولی نیروی متحد کننده و قطب جذب‌کننده‌ی جناح راست و دومی عنصر مهاجم علیه جناح چپ، بودند.

چه کسانی نیروهای اردوگاه چوئن لای را تشکیل می‌دادند؟ اول از همه کسانی از قماش خود چوئن لای بودند مثل لی سین نین، یه چین پین و دیگران که در هیئت دولت مورد حمایت چوئن لای قرار داشتند. این افراد در طی انقلاب فرهنگی عناصر متزلزلی بودند که در بعضی مقاطع سعی بر جلوگیری از گسترش بیشتر آن داشتند. این امر در «وزش مخالف در فوریه» که یه چین پیه و لی سین نین در آن دخیل بودند به بیشترین نحوی مشهود بود. این جریان تلاشی بود جهت مخومه اعلان کردن انقلاب فرهنگی برای جلوگیری از اینکه گریبان افراد بیشتری را بگیرد.

به نظر می‌رسد که خود چوئن لای تحت تأثیر مائو با انقلاب فرهنگی همراهی نمود. در سال‌های ۵۷ - ۱۹۵۶ چوئن لای لنگ لنگان خود را به پیش می‌کشید و در عمل مخالف خیزش‌هایی بود که به جهش بزرگ به پیش منتهی شد، اما دست آخر به حمایت از جهش بزرگ پرداخت. پس جای تعجب نیست وقتی مائو در مورد خودش می‌گوید که بعضی اوقات در دوره‌ای که به انقلاب فرهنگی منتهی شد، در بین کادرهای قدیمی کمیته‌ی مرکزی اقلیتی تک نفره را تشکیل می‌داد. حمایت چوئن لای از انقلاب فرهنگی در اواخر کار، حمایتی مشروط به این بود که محدودیت‌هایی برای انقلاب فرهنگی گذارده شود و به او اجازه داده شود که نظم را تا حدودی اعمال دارد. اما با ادامه‌ی جنبش‌ها و کشتاری که لین پیاو انجام داد متقاعد شد که عقیده‌ی مائو در مورد اینکه انقلاب فرهنگی در اشکال گوناگون و با درجات و شدت متفاوت باید ادامه یابد، از روی بی‌ملاحظگی مائو و همچنین بیگانگی او با ضرورت ساختمان اقتصادی و دفاعی چین است.

اینکه دقیقاً چگونه این جدایی از مائو شکل گرفت البته صرفاً حدس است و یقین نیست ولی سیاست‌های وی و نیروهایی که به آن‌ها روی آورد - دن سیائوپین به عنوان آشکارترین نمونه - او را در اردوگاه ارتجاع قرار می‌دهد. چوئن لای یک سیاستمدار زیرک و حيله‌گر بود - نه به خاطر اینکه به قول بورژواهای غربی «واقع‌بین» بود بلکه از این جهت که از مبارزه‌ی دو خط مشی

در حزب کمونیست چین درس گرفته بود. او آمادگی سوءاستفاده از پرستیژ خود و توسل جستن به گرایشات کاربرستی و نیز سود بردن از تمایلات بعضی افسار توده‌ها و بخش قابل توجهی از کادرها و روشنفکران به «بازگشت به حالت عادی» را دارا بود. به عبارتی ناجی فداکاری بود که تجسمی بود از هر آنچه که انقلاب فرهنگی هدف قرار داد. از نظر حکام کنونی چین وی نمونه‌ی تیپیک یک کمونیست «عمل‌گرا» بود.

در اردوگاه چوئن لای علاوه بر رهروان راستین و اصلاح‌ناپذیری مثل دن سیاو پین، افراد متزلزلی نیز قرار داشتند، افراد دیگری مثل دن کوبی، وان دون سین، هواکوفن نیز در اردوگاه او وجود داشتند. چی دن کوبی و هواکوفن در مراحل اولیه‌ی انقلاب فرهنگی مورد حمله واقع شدند (هواکوفن در ۱۹۶۶ به اتهام «سلطنت‌طلب» بودن از دبیر کلی ایالت هونان برکنار گردید) اما آن‌ها سریع بازگشتند و از انقلاب فرهنگی حمایت کردند. آن‌ها نه هواخواهان مبارز انقلاب فرهنگی، بلکه افرادی بودند که از آن سوءاستفاده بردند. انقلاب فرهنگی با کنار گذاشتن بسیاری از کادرهای بالای حزب به کادرهای دون پایه فرصت رشد داد. آن‌ها از دگرگونی‌های ناشی از انقلاب فرهنگی سود بهره‌مند می‌شدند و از آن دفاع می‌کردند. این افراد در به رسمیت شناختن انقلاب فرهنگی منافع معینی داشتند.

هواکوفن در ۷۲ - ۱۹۷۱ به هیئت دولت وارد شد و تحت نظر چوئن لای و به همراه افرادی نظیر وان دون سین در شبکه‌ی امنیتی به عنوان بخشی از هیئت تحقیقات در مورد مساله‌ی لین پیائو به کار پرداخت. آن‌ها بخشی از گاردهای جدید را تشکیل می‌دادند که نقشی در حمایت یا مخالفت با انقلاب فرهنگی ایفا نموده بودند. اما حساسیت سیاسی آن‌ها اساساً همان حساسیت سیاسی جناح راست بود. آن‌ها بر سر مسائل خاص که پای منافع خودشان در میان بود - مثلاً موقعیتشان تا چه حد تغییر می‌کرد و یا تعادل نیروها چگونه بود - از جناح راست جدا می‌شدند. ولی در عین حال بر سر مسائل اساسی - مثلاً در مورد اینکه در صورت ظهور «چهار نفر» و سیاست‌های آن‌ها به مثابه‌ی

هسته‌ی رهبری انقلابی در فردای مرگ مائو، چه عکس‌العملی ضروری است - به نیروهای ارتجاعی می‌پیوستند.

## چهارمین کنگره‌ی ملی خلق

در اواخر ۱۹۷۴ تدارکات برگزاری کنگره‌ی ملی خلق آغاز گردید. جناح راست با دست پر در این کنگره شرکت کرد. بازگشت کادرهای زیاد، موفقیت آن‌ها را مستحکم کرده بود. بحث در مورد وضعیت غیرطبیعی اقتصاد بارها و بارها سر بر می‌آورد. دامن زدن جناح راست به توهم بی‌نظمی و سقوط اقتصادی، از «جهش بزرگ به پیش» در ۱۹۵۸ (که طی آن دهقانان کمون‌ها را تشکیل دادند و چهره‌ی روستاها با پروژه‌های ساختمانی و صنعتی که به ابتکار توده‌ها بود دگرگون شد) آغاز شده بود. از دیدگاه جناح راست، اینکه دهقانان فولاد بسازند و کارگران قوانین و مقررات ظالمانه را براندازند، معادل هرج و مرج بود. دیدگاه انقلابی یعنی نظر جناح چپ این بود که، آری، برانگیختن جنبش‌های توده‌ای جهت افزایش بازده و بالا بردن سطح فنی کارگران و دهقانان بدون شک مسائل و مشکلاتی را در بردارد، اما در درازمدت فایده‌ی آن - یعنی توزیع معقول صنعت، توسعه‌ی تخصص‌ها و شرکت مستقیم‌تر توده‌ها در گرداندن چرخ اقتصاد - بر ضررش می‌چربد. جناح راست به مقابله با این جنبش‌ها بر می‌خاست اما در درازمدت که بعضی از پروژه‌ها به بازدهی می‌رسیدند آن‌ها دهان باز کرده و می‌گفتند: «ببینید، ما نظم را احیا کردیم که باعث این بازدهی شده است».

اگر قرار باشد که میزان موفقیت انقلاب را بر اساس نتایج آنی اقتصادی بسنجیم پس بهتر خواهد بود که برای بهره‌برداری از منابع‌مان از سرمایه‌ی بین‌المللی دعوت به عمل آوریم (کاری که حکام کنونی چین صورت می‌دهند) در این رابطه می‌توان نمونه‌ی اندونزی را ذکر نمود که در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ از رشد سرانه‌ی بالاتری نسبت به چین برخوردار بود. اما چگونه

یک کمونیست استراتژی و اصول اساسی خود را بر پایه‌ی آنچه در یک یا چند سال رخ می‌دهد تعیین می‌کند؟

استدلالات حکام رویزیونیست در توجیه واژگون کردن احکام انقلاب فرهنگی به دلیل وجود ناهماهنگی‌ها در اقتصاد، صرفاً یک استدلال دایره‌وار است. جناح راست فعالانه سیاست‌های بورژوازی را به پیش می‌برد. جناح چپ توده‌ها را برای مبارزه جهت جلوگیری از اعمال این سیاست‌ها توسط جناح راست بسیج می‌نمود. و جناح راست می‌گفت، «ببینید، برای احیای نظم و پیش بردن اقتصاد به این سیاست‌ها احتیاج داریم» در مورد عملکرد سیستم اقتصادی باید بگوییم اگرچه رشد صنعتی در ۱۹۷۴ به ۴ درصد تنزل یافت ولی در دوره‌ی ۱۹۶۴ بازده صنعتی به بیش ۱۹۰ درصد ترقی کرده بود. و مهم‌ترین نکته این بود که توده‌ها به طور روزافزونی در اداره‌ی اقتصاد کشور مشارکت می‌یافتند و این زمینه‌ای شد که بر اساس آن مشکلات تولیدی به نفع طبقه‌ی کارگر حل شده و در درازمدت به رشد سریع‌تر سوسیالیستی منتج گردد.

مبارزه‌ی سیاسی و مانورها در کنگره‌ی ملی خلق مثل کنگره‌ی دهم حزب شدید بود. طی پلنوم دوم در دهمین کمیته‌ی مرکزی حزب که مدت کوتاهی پیش از کنگره‌ی ملی خلق تشکیل گردید تصمیم گرفته شد که دن سیائوپین به فرماندهی ستاد ارتش و چان چون چیاو به ریاست بخش سیاسی آن منصوب شوند. مائو نه در این نشست شرکت داشت و نه در کنگره‌ی خلق و همان‌گونه که راهنمایی‌های بعدی وی نشان می‌دهند از روند پیشرفت مسائل راضی نبود.

چوئن لای «گزارش اساسی دولت» را ارائه نمود. خط این گزارش اساساً برنامه‌ی انقلابی جناح چپ را در بر می‌گرفت. در آن چنین تأیید شده بود که انقلاب فرهنگی دارای تأثیرات بسیار مثبت بوده است و کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس مورد تأیید قرار گرفت و حمایت از موازین نوین سوسیالیستی به عنوان اساسی‌ترین وظیفه اعلام گردید. این گزارش بر زمینه‌ی اساسی فعالیت جناح چپ تأکید ورزید و گفت مبارزه‌ی «قانون‌گرایان» (لیگالیست‌ها) علیه



کنفوسیوس یعنی مبارزه‌ای تاریخی علیه احیاگران. با توجه به اینکه چوئن لای و دن سیائوپین هیچ‌گونه همکاری با این کارزار انجام نداده بودند و سعی در حفظ خود و متوقف کردن آن داشتند، چه کسی به جز مائو می‌توانست این نکته را در گزارش بگنجاند

به علاوه، این گزارش می‌گوید: «ارتجاعیون در خارج و داخل مملکت جار می‌زنند که انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی مطمئناً مانع رشد اقتصادی خواهد شد. ولی واقعیت‌ها مشت محکمی بر دهان آن‌ها کوبید.» (حالا دیگر مشخص شده که چه کسانی این را جار می‌زنند و بر کسی پوشیده نیست). گزارش بیان داشت که «انقلاب سوسیالیستی موتوری قدرتمند جهت رشد نیروهای اجتماعی است» و بالاخره، این گزارش برنامه‌ای برای توسعه‌ی اقتصادی در ۵۲ سال آینده پیشنهاد کرد که شامل روند دو مرحله‌ای مدرنیزاسیون بود با این هدف که اقتصاد چین را در سال ۲۰۰۰ به «یکی از پیشرفته‌ترین اقتصادهای جهان» تبدیل نماید.

در واقع، گزارش به قضاوت در مورد مساله‌ی کلیدی اهمیت انقلاب فرهنگی و «موازن نوین سوسیالیستی» و اینکه وظیفه‌ی اساسی چیست - یعنی تعمیق بخشیدن به «کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس» در راستای اصل «گذشته چراغ راه آینده» - پرداخت. (تأکید از متن اصلی است)

تا آنجا که به مساله‌ی مدرنیزاسیون مربوط می‌گردد جالب توجه است که چوئن لای نتوانست سخن جدیدی از مائو زینت‌بخش برنامه‌اش سازد. مائو در سال ۱۹۷۴ برای پیش بردن اقتصاد کشور رهنمودی صادر نموده بود ولی چوئن لای مجبور شد که برنامه‌ی مدرنیزاسیونش را از روی بیانیه‌ی مائو در ۱۹۶۴، پیش از کنگره‌ی خلق در همان سال، طرح‌ریزی نماید. مائو به هیچ‌وجه مخالف مدرنیزاسیون نبود. بلکه - همان‌گونه که مبارزات بعدی آن را روشن‌تر نمود - وی مخالف این بود که این امر به وظیفه‌ی اساسی مردم چین تبدیل شود.

مساله‌ی مورد برخورد بین نیروهای تحت رهبری چوئن لای و نیروهای

تحت رهبری مائو چنین بود: «مسأله‌ی اصلی چیست، مدرنیزاسیون یا مبارزه‌ی طبقاتی؟» چنان چون چیاو در «گزارش در مورد قانون اساسی دولت» توضیح می‌دهد که گنجاندن «حق اعتصاب» در ماده‌ی ۱۳ به اصرار شخص مائو بود. چرا؟ زیرا مائو اگرچه خواهان وحدت و ثبات بود ولی هیچ‌وقت از نظر دور نمی‌داشت که این امر باید بر چه اساسی استوار باشد - یعنی بر اساس تداوم مبارزه‌ی طبقاتی. به وضوح آشکار بود که وی عقیده نداشت که وقت آن رسیده که مبارزه‌ی طبقاتی را به خاطر و یا به نام مدرنیزاسیون تعطیل کنند.

همان‌گونه که حکام کنونی چین نیز اذعان دارند مائو شب قبل از تشکیل کنگره‌ی چهارم خلق تا صبح بیدار بود تا رهنمودی در مورد تئوری دیکتاتوری پرولتاریا به رشته‌ی تحریر درآورد. مائو این بیانیه را به همراه چند مقاله‌ی دیگر منتشر ساخت: «چرا لنین از اعمال دیکتاتوری بر بورژوازی سخن راند؟ ضروری است که این نکته را روشن کنیم، فقدان روشنی در این مسأله به رویزیونیسم خواهد انجامید. باید تمام ملت این را بدانند.»

مائو سپس در مورد نظام سوسیالیستی سخن گفت: «به یک کلام چین یک کشور سوسیالیستی است و پیش از انقلاب چیزی شبیه سرمایه‌داری بود. حتی اکنون نیز اعمال سیستم هشت درجه‌ای دستمزد، اصل توزیع به هر کس بر اساس کارش، و مبادله‌ی پولی، چندان تفاوتی با آنچه در جامعه‌ی کهن انجام می‌شد ندارند. آنچه که متفاوت است سیستم مالکیت می‌باشد.» «اکنون در کشور ما سیستم کالایی برقرار است. در سیستم دستمزد نیز عدم تساوی وجود دارد. مثلاً سیستم هشت درجه‌ای دستمزد اعمال می‌شود و قس علی‌الهدا..... این‌ها را در دیکتاتوری پرولتاریا فقط می‌توان محدود ساخت. به همین دلیل اگر اشخاصی نظیر لین پیائو به قدرت برسند، به آسانی می‌توانند نظام سرمایه‌داری را مستقر سازند. از این رو است که ما بیش از این باید به مطالعه‌ی متون مارکسیست - لنینیستی بپردازیم.» لنین گفت: «تولید کوچک مداوماً، روزانه، و هر ساعت و بدون وقفه در سطحی گسترده سرمایه‌داری و بورژوازی را به وجود می‌آورد.» این بازتولید بورژوازی در میان کارگران و یک

بخش از اعضای حزب نیز روی می‌دهد. هم درون صفوف پرولتاریا و هم در میان کارکنان ارگان‌های دولتی کسانی یافت می‌شوند که از شیوه‌ی زندگی بورژوایی تقلید می‌کنند.»

از آنجا که جناح راست حرکت گستاخانه‌ای را آغاز کرده و ضروری بود که در عرصه‌ی تئوریک به مقابله با آن شتافت، مائو این بیانیه را منتشر ساخت. مبارزه‌ی طبقاتی دقیقاً روی درک از این مساله متمرکز شده بود که چرا پرولتاریا باید دیکتاتوری‌اش را اعمال دارد. مائو متوجه بود که وظایف ضروری ساختمان اقتصادی تأثیرات قدرتمند بورژوایی را نشر می‌داد و جناح راست از مدرنیاسیون جهت بی‌محتوا ساختن انقلاب سوءاستفاده می‌کند. تجلی آن در این گفته‌ی دن سیائو‌پین نهفته است: «کار سخت بیشتر، حرف مفت کمتر». بنابراین مائو بر مبارزه علیه رویزیونیسم تأکید مجدد نمود.

علاوه بر این بیانیه‌های مائو، دو مقاله‌ی دیگر به نام‌های «در باره‌ی پایه‌ی اجتماعی دارو دسته‌ی ضد حزبی لین پیائو» توسط یائوون یوان و «در باره‌ی اعمال دیکتاتوری همه‌جانبه بر بورژوازی» توسط چان چون چیائو در نقشه‌ی مائو جایگاه بسیار مهمی داشتند و حاوی تحلیل‌های بسیار مهمی از ماهیت دوره‌ی گذار سوسیالیستی بودند. بودن امضای نویسندگان پای این مقالات خود بیانگر جدی بودن مساله و در حال نضج گرفتن یک مبارزه‌ی مهم بود. این امر شبیه انتشار مقاله‌ای به امضای یائوون یوان تحت رهبری مائو در ۱۹۶۵ بود که نقطه‌ی آغاز انقلاب فرهنگی گردید. مقالات چان چون چیائو و یائوون یوان در ۱۹۷۵، یک ضدحمله‌ی اساسی علیه آن رویزیونیسمی بود که جناح راست به پیش می‌برد - به ویژه در رابطه با چهارمین کنگره‌ی ملی خلق. جناح راست معتقد بود که رمز حیات و توسعه‌ی چین به مثابه‌ی یک کشور در به اصطلاح «چهار نوگرایی» نهفته است. پاسخ جناح چپ این بود که صرف توسعه‌ی اقتصاد به خودی خود هیچ تضمینی برای پیشرفت سوسیالیسم نیست. چان چون چیائو در تحلیل از تجربه‌ی شوروی گفت: «ما هرگز نباید تجربه‌ی تاریخ را نادیده انگاریم، که ماهواره‌ها به آسمان فرستاده شدند اما پرچم سرخ بر

زمین افکنده شد.» و تحلیل نمود که جامعه‌ی سوسیالیستی نیز می‌تواند به مناسبات سرمایه‌داری و عناصر نوین بورژوازی که آن‌ها را نمایندگی می‌کنند، اجازه رشد دهد. نتیجتاً دیکتاتوری پرولتاریا و انجام مبارزه‌ی طبقاتی علیه بورژوازی، رمز تداوم انقلاب است.

یکی از مسائل کلیدی که مورد انتقاد قرار گرفت این ادعا بود که اساس اقتصادی ضعیف چین محدود نمودن حق بورژوایی در عرصه‌ی توزیع را ناممکن می‌کند. روشن است که در سوسیالیسم اجرای اصل توزیع بر اساس کار بر استثمار ارجحیت دارد ولی در واقع عدم تساوی را نیز بازتولید می‌کند، زیرا که نیازها و توانایی‌های مردم متفاوت است. (طی کنفرانسی در مورد دستمزدها در بهار ۱۹۷۵، دن سیائوپین چنین استدلال نمود که شرایط مادی اجازه‌ی کاستن تفاوت میان دستمزدها را نمی‌دهد.)

در تطابق با بیانیه‌های مائو، جناح چپ می‌گفت که اگر روابط تولیدی به گونه‌ای ادامه‌دار اصلاح نشوند و نابرابری‌ها محدود نگردند، سرمایه‌داری رشد خواهد نمود و به عناصر بورژوازی اجازه خواهد داد که ثروت بیشتری ببندوزند و بر قدرت خویش در پروسه‌ی تولید و جامعه به طور عام بیفزایند. جناح چپ پافشاری می‌نمود که صرف وجود شکل کلکتیوی مالکیت برای تضمین حاکمیت کارگران به سوی کمونیسم کافی نیست و باید بر محتوی مالکیت انگشت گذارد - اینکه آیا کارگران واقعاً مسئول کارخانه‌ها هستند یا خیر و اینکه خطی که حاکم است خط محدود نمودن و کم کردن نابرابری‌ها است یا بالعکس. دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند در میان راه توقف نماید، در سطحی معین از مالکیت و یا تنها در بعضی بخش‌ها اعمال گردد. اگر قرار است که قدرت و نفوذ سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک بورژوازی در هم شکسته شود و جامعه به پیش رود، طبقه‌ی کارگر باید دیکتاتوری همه‌جانبه و درازمدت خود را اعمال دارد، و این تنها از طریق انقلاب مداوم امکان‌پذیر است. آن‌هایی که این اصل را انکار می‌نمود، مارکسیست‌های واقعی نبودند.

## سه علف هرزه

لازم به توضیح نیست که جناح راست هیچ‌کدام از این‌ها را قبول نداشت. این‌ها بیش از هر چیزی با نسخه‌ی مدرنیزاسیون چوئن لای در تضاد بود. دن سیائوپین که اکنون نخست‌وزیر وقت بود آماده‌ی ضدحمله می‌شد. نکته‌ی دیگر، استفاده‌ی جناح راست از ارگان‌های دولت مرکزی بود که مملو از «آدم‌های‌شان» بود. از ۳۰ پست در دولت مرکزی در ۱۹۷۵، ۲۰ پست در دست کادرهای بازگشته به کار بودند. اکنون مشخص می‌شد که خواست واقعی جناح راست از بازگرداندن همگانی این افراد در ۱۹۷۴ چه بود.

دن سیائوپین در ماه‌های مه تا اکتبر ۱۹۷۴ خواهان برگزاری کنفرانس‌هایی در رابطه با صنایع دفاعی و آهن، کشاورزی، آموزش و پرورش، علم و فناوری و مسائل نظامی گردید. بنا به استناد به روزنامه‌های دیواری، وی حداقل در شش کنفرانس از این نوع و یا کنفرانس‌های مشابه شخصاً شرکت نمود. این کنفرانس‌ها در تطابق با «برنامه‌ی عمومی» بودند که تحت سرپرستی وی در تابستان ۱۹۷۵ طرح‌ریزی شده بودند. این برنامه تشریح طرح مدرنیزاسیون جناح راست بود. در مرکز آن اولویت دادن به رشد اقتصاد ملی و دست زدن به اصلاح و تصفیه‌ی اساسی و بی‌رحمانه در کلیه‌ی عرصه‌های صنعت، کشاورزی، مالیه، بازرگانی، و غیره قرار داشت.

بحثی که راست به راه انداخت اساساً این بود که تولید آن‌چنان توسط ساختار ساده‌تر و نوین اداری و قوانین و مقررات سراسری مورد مطالبه‌ی کارگران محدود و زیان‌آور شده و آن‌چنان هرج و مرجی در نتیجه‌ی مبارزات سیاسی و آموزشی کارگران در کارخانجات به وجود آمده که تنها شدیدترین اقدامات - که «تصفیه» نامیده می‌شد - می‌تواند تولید را تسریع نماید. نکته‌ی مهم این «تصفیه» آن چیزی بود که دن سیائوپین آن را «مساله‌ی نهادهای رهبری‌کننده» می‌نامید، که معنی آن خلاص شدن از دست و مردم و انقلابیون بود. این کارها با خط دن سیائوپین جور در می‌آمد. اگر قصد این باشد که

شیوه‌های مدیریت بالا به پایین و یک خط رویزیونیستی پیش برود، پس جای دادن افرادی که چنین طرز تفکری دارند در نهادهای رهبری‌کننده، ضروری می‌شود. برای آگاه شدن نسبت به نظریه‌ای شبیه عقیده‌ی دن سیائوپین در مورد از بین رفتن تولید توسط جنبش‌های سیاسی خواننده می‌تواند به توصیه‌ی شوروی‌ها رجوع کند که در آن همین تحلیل دن سیائوپین ارائه شده که سوسیالیسم در چین محکوم به شکست است زیرا توده‌ها افسارگسیخته شده‌اند و باید سر جای خویش نشانده شوند. اگرچه تضاد میان حکام رویزیونیست چین و شوروی شدید است ولی هر دو نمایندگی تضادهای بورژوا - ناسیونالیستی هستند. چیزی که این رویزیونیست‌ها در آن وجه اشتراک دارند، تنفر و تحقیر شدید نسبت به توده‌ها، انقلاب و خط مائو است.

«برنامه‌ی عمومی» دن سیائوپین چه بود؟ دن سیائوپین، آن سه رهنمودی را که مائو قبلاً در مقاطع مختلف سال ۱۹۷۴، در مورد رشد اقتصاد ملی، بسط ثبات و وحدت، مطالعه‌ی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا، ارائه داده بود را گرفت، آن‌ها را در هم آمیخت و به یک کل «جدایی‌ناپذیر و مرتبط به هم» تبدیل نمود که برای ۲۵ سال آتی برنامه‌ی عمومی و راهنمای «چهار نوگرایی» باشد. این برنامه به «سه اصل راهنما به مثابه‌ی حلقه کلیدی» مشهور گردید و همان‌گونه که مائو بعدها متذکر گردید قصد این برنامه ممانعت از انجام مبارزه‌ی طبقاتی بود. «برنامه‌ی عمومی»، لین پیائو را «التر - چپ» ارزیابی نمود، فرمول‌بندی گزارش چهارمین کنگره‌ی خلق (تنها پیشرفت در انقلاب باعث پیشرفت در تولید می‌شود) را به مبارزه طلبید، و کارزار ضد کنفوسیوس را به استهزا کشید. این برنامه، جناح چپ را فراکسیون نابودگر خواند و اساساً خواستار حمله به کادرهای انقلابی و تصفیه نمودن آن و از بین بردن «موازیین نوین» گردید. این بود آن «تصفیه» که از صمیم قلب خواستار آن بودند.

دو گزارش دیگر، یکی در مورد مدیریت صنعتی و برنامه‌ریزی و دیگری در باره‌ی علم و فناوری دستاوردهای انقلاب فرهنگی در این عرصه‌ها را مورد حمله قرار دادند. این اسناد برنامه‌ای ارائه دادند که در ماهیت چیزی نبود مگر

همان برنامه‌ای که دن سیائوپین به خاطر آن در انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته بود. قصد آن وابسته شدن به فناوری پیشرفته از خارج، و در عوض آن منابع داخلی را به حراج نهادن، و بازسازی سیستم مدیریت بسیار متمرکز و مقررات و قوانین بسیار سخت برای تشدید کار کارگران بود. این‌ها همان «سه علف هرز» بودند. هواکوفن (با تأیید حکام کنونی چین) مستقیماً در آماده‌سازی گزارش در مورد علم و فناوری و نیز به طور غیرمستقیم در ارتباط با تهیه‌ی دو گزارش دیگر بود.

در عرصه‌ی علم و فناوری سر و صدای رویونیست‌ها برخاست که «خط رویونیستی در تحقیق علمی دیگر چیست؟ آیا کسی هست که پاسخ روشن دهد؟» البته منظور آن‌ها این بود که: علم، علم است و چگونه سیاست می‌تواند ربطی به آن داشته باشد. البته وجود خط رویونیستی در علم چندان پنهان نیست. هواکوئوفن و دیگران با همکاری رئیس آکادمی علوم این چنین خطی را در «گزارش مختصری در باره‌ی علم و فناوری» متبلور ساختند. لب کلام گزارش‌شان این بود که فاصله‌ی بسیار زیاد بین علم و فناوری در چین و استانداردهای بین‌المللی وجود دارد و اینکه سیاست‌های انقلاب فرهنگی نظیر «تحقیق در فضای باز» - یعنی تلفیق مطالعه و کار در آزمایشگاه‌ها از یک سو با تحقیق و کار در رابطه با پژوهش‌های علمی توسط توده‌ها - «بدون تمایز به کار بسته شده‌اند». گزارش چنین ادامه می‌دهد که تحقیق علمی (نه تجربه، ابتکار و فعالیت آگاهانه‌ی توده‌ها) عامل درجه‌ی اول توسعه‌ی تولید است. بر این اساس، گزارش چنین پیشنهاد نمود که شرایط جدیدی برقرار شود تا دانشمندان و متخصصین بتوانند فارغ از رهبری سیاست پرولتری، به کار بپردازند.

آنچه که جناح راست خواستار آن بود چیزی نبود مگر بازگشت مجدد روشنفکران بورژوا یا به اصطلاح «مسئولین درجه‌ی نخست» که زندگی‌شان «به هدر» می‌رفت، زیرا که مجبور بودند از لابراتوارها بیرون رفته و آنچه را که می‌دانند به دیگران نیز منتقل سازند، کارشان را با ضروریات مشخص

سوسیالیسم در چین تحت رهبری حزب پیوند دهند یعنی به تحقیقات عملی الویت دهند، و از جنبش‌های توده‌های دهقانان و کارگران بیاموزند. گزارش هواکوئوفن، تأیید حرفه‌ای‌گرایی و تخصص‌گرایی و جدا نمودن روشنفکران از توده‌ها بود.

بنا به عقیده‌ی رویونیست‌ها، دانش محصول جنبش‌های توده‌ای و تجربه‌ی همگانی نبوده بلکه دستاوردی «فردی» است. از نظر آن‌ها، دانش علمی یک اسلحه برای تغییر جهان نبوده بلکه کالایی است که صاحب آن را به مرتبه‌ی شهرت و ثروت می‌رساند. این خط نه تنها حمله‌ی مستقیم به مائو بود - که سیاست «گسیل علم به میان توده‌های زحمتکش و کار یدی برای روشنفکران» را فرموله نمود - بلکه بر کار علمی نیز تأثیر منفی می‌گذاشت، زیرا نه از ضروریات واقعی توده‌ها بلکه از کسب سود و شهرت، الهام می‌گرفت. بهترین مثال برای اینکه از محتوی این امر مطلع شویم، اشعاری است که در ستایش از ریاضی‌دان پیری در چین سروده شد. این فرد سال‌ها در مورد به اصطلاح «اتحاد گلدباخ» زحمت می‌کشید که کاربرد عملی آن بسیار ناچیز بود ولی ارزش آن در چشم روشنفکران بورژوا بسیار زیاد بود. مقالات زیادی در ستایش از وی نوشته شد که او ساعت‌ها در اتاق مطالعه‌اش می‌نشند و سعی می‌کند تئوری‌اش را ثابت نماید تا درک ۸ - ۵ - ۳ برای‌مان ساده‌تر شود. این آن نمونه‌ی کار علمی است که در چین امروزی انجام می‌گیرد - نه آن دانشمندی که به میان توده‌ها می‌روند. رویونیست‌ها سیستم عنوان دان و ارتقای مقام را احیا کردند تا این‌گونه افراد را مطمئن سازند که کارشان ارج و قرب خواهد داشت. در انطباق با دستورهای «گزارش مختصر» هم اکنون کارکنان علمی دسته دسته از کارخانجات و روستاها فراخوانده می‌روند.

انتشار این اسناد، انعقاد این کنفرانس‌ها، و حملات بر کادرهای انقلابی و اخراج آن‌ها (شاید حدود ۲۰۰۰ نفر از کادرهای جوان‌تر که در طی انقلاب فرهنگی به رهبری رسیده بودند در ناحیه‌ی پکن بین اواخر ۱۹۷۳ و انتشار این «علف‌ها» در ۱۹۷۵ از کار برکنار شدند) نشانه‌ی حمله‌ی جناح راست بود که



بعدها به جریان «انحرافی راست» معروف گردید. دن سیائوپین و همکارانش در هیئت دولت مستقیماً مائو را زخم زبان می‌زدند. مثلاً در مباحثات پیرامون دستمزد در «گزارش در باره‌ی صنعت» هیچ‌جا صحبت از این گفته مائو نمی‌شود که وجود سیستم هشت درجه‌ای دستمزد در صورت به قدرت رسیدن کسانی مثل لین پیائو، برگرداندن کشور را به سوی نظام سرمایه‌داری نسبتاً آسان‌تر می‌نماید.

دن سیائوپین خیلی بی‌محابا پیش می‌رفت و متفرعانه به نشر رویزیونیسم می‌پرداخت. او از مورد حمله واقع شدن ترسی نشان نمی‌داد. از دیگران نیز می‌خواست شهادت بیشتری به خرج دهند و «توجه بیشتری به تولید معطوف دارند» او پرچم تولید در مقررماندهی را بر فراز هر چیز دیگری - به ویژه انقلاب - برافراشته بود. باید گفت که رویزیونیسم دن سیائوپین از نوع بی‌پرده، و رویزیونیسم چوئن لای از نوع تزئین‌شده‌ی آن بود.

کارزار مطالعه‌ی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا و ممانعت و مبارزه علیه رویزیونیسم تبلور خود را در پراتیک‌های نوین و تجارب نوینی که در جهت انتقاد از حق بورژوازی در بخش‌های گوناگون و محدود ساختن آن یافت و همان‌طور که چپ تأکید می‌کرد مبارزه برای محو تدریجی شرایطی که سرمایه‌داری را بازتولید می‌کرد، منعکس شد. «انستیتوی کشاورزی چائویان» در لیائونین در ۱۹۷۵، به عنوان نمونه‌ی تیپیک محدود ساختن حقوق بورژوازی در زمینه‌ی آموزشی ارائه می‌شد آنچه که انستیتوی چائویان را متمایز می‌ساخت این بود که در منطقه‌ی روستایی واقع شده بود و اکثر دانشجویانش به کمون‌ها باز می‌گشتند. در مقابل، حتی در این دوره نیز بسیاری از مدارس کشاورزی در شهرها قرار داشتند و عده‌ی قابل توجهی از دانشجویان به روستاها باز نمی‌گشتند. برنامه‌ی کار «چائویان» منعکس‌کننده‌ی ضروریات واقعی توسعه‌ی سوسیالیستی در روستاها بوده و بر امتزاج دانشجویان، دهقانان و استادان در کار و مطالعه اصرار می‌ورزید. مسائل سیاسی در صدر قرار می‌گرفتند.

تلاش‌هایی در زمینه‌ی محدود ساختن اثرات مخرب تجارت میان روستاها

– که مبادلات خصوصی در آن‌ها برقرار بود – انجام گردید و تجربیات بازرگانی بزرگ سوسیالیستی در ایالت لیائونین به مثابه‌ی نمونه‌ای آموزنده محسوب می‌شد. در یک مقاله در روزنامه‌ی «مردم» در رابطه با توضیح شیوه‌ی برخورد به این گونه مسائل چنین آمده بود: «در دوران سوسیالیسم حق بورژوازی نظیر بازرگانی به ناگزیر وجود دارند... وجود آن‌ها توسط سیاست حزب اجازه داده می‌شود، اما نباید به آن‌ها اکسیژن و خون رساند، نباید اجازه رشد نامحدود به آن‌ها داد» سپس این مقاله تلاش‌هایی را برشمرد که در زمینه‌ی ایجاد روابط بازرگانی نوین بودند که حق بورژوازی را در عرصه‌ی مبادله و تا حدودی در زمینه‌ی تولید محدود می‌نمود.

این نمونه‌ها با استقبال جناح راست روبه‌رو نشد. مبارزه‌ای که در درون حزب در ۱۹۷۵ تعمیق یافته بود، انعکاس خود را در مبارزات مهم در سطح جامعه متبلور ساخت و برخوردهایی در کارخانجات بعضی نقاط کشور اتفاق افتاد. هنگامی که در ۱۹۴۵ کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس به راه افتاد و کارگران در مقابل تلاش در جهت محدود نمودن مشارکت آن‌ها در مدیریت از یکسو و مشارکت کادرها در کار یدی، مقاومت نمودند، مبارزه شدت یافت. اما این مساله مستقیم‌تر از پیش با برخوردهای روزافزون علنی میان دو ستاد فرماندهی مصادف شد. برخوردهای مهمی در ۱۹۷۵ در بیش از ۲۵ کارخانه اتفاق افتادند که ارتش آزادی‌بخش خلق برای حفظ نظم فراخوانده شد.

هر چند مختصات دقیق مبارزه (که سر مساله‌ی شرایط کار و مشارکت کادرها در کار یدی بخشی از این مبارزات بود) و نیروهای محلی درگیر در آن کاملاً روشن نیست، اما واضح است که تقابل میان کارزار دیکتاتوری پرولتاریا و ضدحمله‌ی دن سیائوپین (که از نظر هر دو جناح عمده بودند) در آن دخیل بوده و سران هر دو طرف درگیر این مبارزه بودند. سرزنش کردن «چهار نفر» به عنوان مسئول ناآرامی‌ها این حقیقت را انکار می‌کند که جناح راست سر و ته کارزارهای گوناگون را می‌زد و از آن‌ها جهت مقاصد سیاسی خویش استفاده می‌نمود و کارگران را به دسته‌بندی‌ها ترغیب می‌نمود که رهبران محلی

می‌توانستند از این دسته‌بندی‌ها علیه مخالفین خود استفاده کنند. به علاوه، جناح راست مایل بود که ثابت کند که اصلاحات و دگرگونی‌های به دست آمده توسط انقلاب فرهنگی کارایی ندارند که این به معنی خرابکاری در «موازین نوین» و ایجاد هرج و مرج بود. عمدتاً جناح راست مسئول ایجاد ناآرامی‌ها بود، و هرکجا که جناح چپ ناآرامی می‌کرد برای دفاع از دستاوردهایی که مورد حمله جناح راست واقع شده بود، ضروری بود. این‌ها ضروری و صحیح بودند و زیان آن‌ها به سوسیالیسم بسیار کمتر از کسب قدرت توسط ضدانقلاب بود (دقیقاً آن چیزی که جناح راست در پی آن بود).

مهم‌ترین و متمرکزترین حملات بر دستاوردهای انقلاب فرهنگی در عرصه‌ی آموزشی بود. چرا که نظام آموزشی پیوندی غیرقابل انکار با حکومت هر طبقه در جامعه دارد که افکار نسل‌های جدید را شکل می‌دهد. جناح راست نه تنها سعی در به انحراف کشاندن سیاست‌های انقلاب فرهنگی داشت بلکه از روشنفکران و آموزگاران درخواست کمک کرده بود که در طی مبارزات در زمینه‌ی آموزشی، خود مورد انتقاد سخت قرار گرفته بودند و عنصری مهم در پایه‌ی اجتماعی را تشکیل می‌دادند که می‌توانستند توسط جناح راست بسیج گردند. چوچان سین، وزیر آموزش و پرورش در ژوئیه، یک بازدید عمومی انجام داد و طی آن علیه سیاست «آموزش در فضای باز» که دانشجویان بخشی از وقت خود را در کارخانجات و روستا به عنوان قسمتی از دوره‌ی تحصیل‌شان می‌گذراندند، داد سخن داد. وی از «نزول» استاندارهای تحصیلی صحبت کرد (جدیداً هم‌قطارش دن سیائوپین از «روشنفکر مفلوج» به زعم وی محصول دگرگونی‌های آموزشی بودند، سخن رانده بود) شکایت‌ها در مورد «اضمحلال» و «عدم موفقیت کارها» علنی‌تر شد. واقعیت این بود که با برقراری «موازین نوین» آنچه مضمحل شده بود عبارت بود از معیارهای بورژوازی در مورد «موفقیت».

## انتقاد از رمان «حاشیه‌ی آب»

این یک «وزش انحرافی راست» بود. برای مقابله در اواسط ماه اوت مائو به واکنش برخاست. وی رهنمودی دال بر انتقاد از رمان کلاسیک چینی به نام «حاشیه‌ی آب» داد. مائو متذکر شد که جنبه‌ی مثبت این کتاب در تشریح «کاپیتولاسیون» است. چرا می‌بایست از این کتاب انتقاد شود؟ زیرا که این رمان «به عنوان یک نمونه‌ی منفی می‌تواند وسیله‌ی آموزشی مفیدی باشد برای کمک به مردم در تشخیص تسلیم‌طلبان». همانند کارزار ضد کنفوسیوس ولی در ابعادی وسیع‌تر، مائو به کمک یک قیاس تاریخی افکار عمومی را آماده می‌ساخت. سون چیان (شخصیت اصلی کتاب) به درون صفوف دهقانان شورشی رخنه می‌کند و رهبری آنان را در دست می‌گیرد. وی بعد از مدتی «مقاومت» به امپراتور تسلیم می‌شود و به دهقانان شورشی پشت می‌کند.

به طور کل، مائو به دو نکته توجه داشت. یک نکته رابطه‌ی میان رویزیونیسم و خیانت ملی بود. خط رویزیونیستی مبنی بر اینکه «متخصصین باید در رهبری» باشند و اتکا به کمک خارجی (برای کشور فقیری مثل چین)، بدون شک در نهایت به انقیاد و شکست می‌انجامد. این چنین سیاستی در مقابل دشمن خارجی صرفاً نشانه‌ی ضعف و زبونی است. مسائل مربوط به اقتصاد و سیاست خارجی، مثل استفاده از منابع چین، مذاکرات بازرگانی و گفتگو با شوروی‌ها بر سر اختلافات مرزی - و نیز گفتگو برای آزادی خلبان هلیکوپتر روسی در همان سال و به همراه عذرخواهی - که دن سیائوپین گرداننده‌ی آن‌ها بود، مطمئناً مسائل مورد نظر بودند.

مائو به مساله‌ی نظرگاه‌های مختلف در مورد چگونگی برخورد به خطر جنگ به ویژه از ناحیه‌ی شوروی نیز پرداخت. آیا مقابله با این خطر، نیازمند دست یازیدن به یک برنامه‌ی فشرده و عجولانه برای صنعتی کردن کشور و بازرگانی خارجی و به همراه آن تخفیف مبارزه‌ی طبقاتی بود (تا از هر آنچه که با این برنامه تداخل می‌کرد جلوگیری شود) آیا چین از طریق تحمیل نظم، هر

نظمی، تقویت می‌شد؟ مائو این‌طور فکر نمی‌کرد. در حالی که مطمئناً توسعه‌ی صنایع نظامی و دیگر تحولات در اقتصاد از اهمیت برخوردار بودند و به علت تحول در اوضاع جهانی بعضی سازش‌ها با بعضی امپریالیست‌ها و ارتجاعیون ضروری بود، اما قوی‌ترین پایه‌ی ممکنه‌ی چین می‌توانست بر آن اساس خود را برای جنگ آماده سازد، نه ایجاد نوعی صلح اجتماعی در داخل مملکت بلکه بسیج توده‌ها برای انجام مبارزه‌ی طبقاتی و در نتیجه‌ی مقابله با دشمنان خارجی و داخلی بود. هرگونه استراتژی دیگری غیر از این شکست می‌خورد.

اگرچه جای پرداختن به سیاست خارجی چین زمان مائو نیست، ولی انتقاد از «حاشیه‌ی آب» به وضوح نشان می‌داد که مائو به فکر ایجاد یک ائتلاف بزرگ با دول غربی به عنوان بخشی از تدارکات جنگی چین نبود. انتقادات بعدی مائو از دن سیائوپین، به خاطر اینکه او تفاوتی میان امپریالیسم و مارکسیسم قائل نمی‌شد، دقیقاً انتقاد از نیروهایی بود که بر تمایزات میان منافع طبقه‌ی کارگر و منافع قدرت‌های ارتجاعی پرده می‌افکنند. امروز چین را به بهانه‌ی امنیت ملی به زیر پرچم یک ابرقدرت بردن - و شاید فردا به زیر پرچم ابرقدرت دیگر - تنها به انقیاد منتهی می‌گردد. این نکته مورد نظر مائو بود.

از آنجا که تئوری سه جهان به مائو منتسب شده است باید گفت که او جهت بررسی تضادهای درجه‌ی دوم در جهان می‌توانسته به بعضی گروه‌بندی‌هایی از کشورها اشاره کرده باشد. ولی قصد وی هیچ‌گاه جانشین ساختن این گونه تضادها و گروه‌بندی‌ها به جای تحلیل طبقاتی یا انجام مبارزه‌ی طبقاتی در این کشورها نبود. این امر از مثال‌های بسیاری هویدا است. هنگامی که قانون اساسی نوین دولت چین در پنجمین کنگره‌ی خلق به تصویب حکام رویزیونیست این کشور رسید، تئوری به‌اصطلاح سه جهان به عنوان سنگ بنا یا معادل انترناسیونالیسم پرولتری به کار گرفته شد. نکته‌ی مهم دیگر اینکه، قانون اساسی قبلی که در زمان مائو تصویب شده بود حاوی این چنین فرمول‌بندی نیست. جالب‌تر آنکه این تحلیل (سه جهان) به عنوان استراتژی مائو تنها پس از مرگ وی ارائه گردید. تئوری سه جهان به عنوان یک استراتژی

و بدان گونه که توسط حکام نوین چین ارائه شده است برقراری اتحاد بین چین و بسیاری دولت‌های ارتجاعی را نقطه‌ی آغاز سیاست خارجی چین می‌داند. این خطی علیه مارکسیسم و انقلاب است، و دفاع از چین و «چهار نوگرایی» را به عنوان اساس خود جا می‌زند و آن را برترین و مقدس‌ترین وظیفه‌ی چین و کلیه‌ی انقلابیون جهان می‌داند.

رویزیونیست‌های چین «چهار نفر» را متهم به مردود شناختن تئوری سه جهان می‌کنند. کل سابقه‌ی آن‌ها مبارزه علیه بورژوازی در چین و مقاومت در برابر تسلیم‌طلبی بود. به علاوه اظهار نظرهای موجود در رابطه با این موضوع (که بسیار حساس است) همگی حق را به جانب هواکوئوفن و دارو دسته‌هایش می‌دهند که «چهار نفر» را متهم به همراهی نکردن با تئوری سه جهان می‌کنند. وان هون ون در یک سخنرانی در برابر هیئتی از کامبوج که یک هفته قبل از سخنرانی دن سیائوپین در سازمان ملل (که وی برای نخستین بار تئوری سه جهان را ارائه داد) انجام گرفت، خواستار حمایت از مبارزات انقلابی گردید و گفت که مائو به تازگی به او یادآور شده است که «ما کمونیست هستیم و باید به خلق کمک کنیم. عدم انجام این وظیفه مترادف با خیانت به مارکسیسم است.» همچنین در جریان کارزار انتقاد از لین پیائو و کنفوسیوس، «چهار نفر» توده‌ها را به مبارزه علیه خط رویزیونیستی «تعطیل مبارزه علیه امپریالیست‌ها، ارتجاعیون و رویزیونیست‌های نوین و کاستن از حمایت فعال از مبارزات انقلابی و خلق‌های ممالک مختلف» فرا خواندند. این چنین انتقادی به مبارزات جاری در آن زمان اشاره داشت.

نکته‌ی اساسی مورد نظر مائو در طی کارزار انتقاد از «حاشیه‌ی آب»، به صدا در آوردن زنگ خطر علیه کسانی مثل سون چیان بود که فقط برای خیانت کردن به درون صفوف انقلاب خزیده بودند. این افراد نیز مثل سون چیان فقط علیه مأمورین فاسد مبارزه می‌کردند نه علیه امپراتور. به عبارتی، آن‌ها با بعضی تغییرات همراهی می‌کنند ولی با تداوم انقلاب تا به آخر همراه نیستند. آن‌ها با مبارزه‌ی طبقاتی همگام نمی‌شوند بلکه تا حدودی با آن پیش می‌روند و سپس

خیانت می‌کنند. تصادفاً - یا شاید هم غیر تصادفاً - سون چیان از یک منشاء طبقاتی فئودالی برخاسته بود و این نمونه‌ی بیوگرافیک با یک رهبر پر سابقه مثل چوئن لای جور در می‌آمد که به جنگ با امپراتور (به معنای بورژوازی در کلیه‌ی اشکال و مراحل رشدش) نیز چندان مشتاق نبود.

انتشار نقطه نظرات مائو در باره‌ی «حاشیه‌ی آب» نشان‌دهنده‌ی این بود که یک مبارزه در شرف انجام است و خائنین در صفوف انقلاب رخنه کرده‌اند که شکست دادن آن‌ها محتاج قاطعیت شدید است. اینک زمان یافتن آن‌ها بود. جای تعجب نیست که چرا حکام کنونی چین در رابطه با این کارزار حرف زیادی برای گفتن ندارند.

یک‌بار دیگر شیوه‌های عملکرد ستادهای فرماندهی دو جناح درگیر و برنامه‌هایی که گرد آن‌ها هواداران خود را جمع می‌کردند تفاوت‌های فاحش نشان دادند. جناح چپ با استفاده از نفوذش در رسانه‌های گروهی و وجود مائو به عنوان حامی‌اش، با انجام مبارزات آموزشی و نتیجتاً بیرون کشیدن حامیان جناح راست از سوراخ‌هایشان، در بسیج افکار عمومی تلاش داشت. برنامه‌ای که آن‌ها مردم را به گرد آن جمع می‌کردند همانا تداوم انقلاب و اولویت دادن به مبارزه‌ی طبقاتی نسبت به سایر مبارزات بود. جناح راست از اقدامات بوروکراتیک (قدرتمند کردن و افزودن به نیروهایش در حزب و سلسله‌مراتب ارتش) و «تصفیه»ی کسانی که تبعیت نمی‌کردند، استفاده می‌نمود.

کسانی مثل هواکوئوفن که از طریق انقلاب فرهنگی به صحنه آمدند ولی تجربه‌شان بیشتر اداری بود (وی مدتی با لی سین نین رابطه داشت) بخشی از اردوی جناح راست را تشکیل می‌دادند بدون اینکه کاملاً با آنان دمخور باشند. رقابت‌ها و اختلافاتی میان این افراد وجود داشت و آنچه که آن‌ها را به هم جوش می‌داد ضدیت مشترکشان با برنامه‌ی انقلاب مداوم، و به ویژه مخالفت با جانشینان راستین مائو یعنی «چهار نفر» بود که در دست گرفتن آتوریت‌های درون حزب توسط آن‌ها برابر بود با قرار دادن مبارزه‌ی طبقاتی در موقعیت بالاتر و برتر از تولید. آنچه آن‌ها را در این اردو متحد می‌کرد برنامه‌ی «چهار

نوگرایی» بود - یعنی که مدرنیزاسیون برتر از همه چیز.

### تداوم «وزش انحرافی راست»

در اکتبر ۱۹۷۵، طی کنفرانس «از تاجایی بیاموزیم» جناح راست به حمله‌ی مهم دیگری دست زد. گزارش هواکوئوفن بخشی از «وزش انحرافی راست» بود که وزیدن آغاز کرده بود. اهمیت کنفرانس و گزارش در این بود که اولین بیان چشمگیر «مدرنیزاسیون برتر از همه چیز» بود که چوئن لای در طی چهارمین کنگره‌ی خلق در اوایل همان سال سعی کرده بود که پیاده کند ولی با شکست روبه‌رو شده بود. قضیه‌ی این روند «نوگرایی» واضح‌تر شد و کنفرانس تاجایی نقطه‌ی آغاز آن چیزی بود که جناح راست برای اقتصاد در مخیله می‌پروراند.

گفته شده است که مبارزه‌ی سختی در طی این کنفرانس در گرفت و چیانگ چینگ گزارش هواکوئوفن را رویزونیستی خواند - البته با دلایل کافی. این گزارش به ندرت سخن از انقلاب فرهنگی به میان آورد و مبارزه‌ی طبقاتی جاری در آن زمان تا سطح پاک‌سازی بعضی خراب‌کاران و کارشکنان خارج از حزب، پایین می‌آورد. همین زمینه نیز در «برنامه‌ی عمومی» به چشم می‌خورد: پیروزی‌های بزرگی کسب شده‌اند و حال نوبت مساله‌ی اصلی رسیده است - یعنی پرداختن به برنامه‌ی «چهار نوگرایی».

در سخنرانی هواکوئوفن این نقل از مائو آمده بود که «در چین هنوز سیستم کالایی و سیستم هشت درجه‌ای دستمزد برقرار است» اما او نتیجه‌گیری مائو را حذف کرد که اگر اشخاصی نظیر لین پیائو به قدرت دست بیابند، به آسانی می‌توانند نظام سرمایه‌داری را مستقر سازند. از این رو است که ما بیش از این باید به مطالعه‌ی متون مارکسیست - لنینیستی بپردازیم. از قلم انداختن این نتیجه‌گیری مائو، جوهر اساسی سخن او را حذف می‌نمود، به مساله‌ی محدود ساختن حق بورژوازی اشاره‌ای گذرا شده بود و به ویژه از کاستن تفاوت‌هایی



بین گروه‌های تولیدی سخن به میان نیامد. برجسته‌تر آنکه گزارش هواکوئوفن از «تصفیه» در سطوح پایین حزب صحبت نمود - برای منحرف ساختن توجه توده‌ها از مبارزات جاری در سطوح بالای حزب. مساله‌ی اصلی این کنفرانس نه اهمیت مکانیزاسیون مزارع بود و نه الویت به مدرنیزاسیون صنعت بود، علم و فناوری، و صنعت دفاعی، بلکه نکته‌ی اساسی این بود که توسعه‌ی اقتصادی چگونه باید باشد و این اینکه آیا انقلاب باید در موقعیت برتر قرار گیرد یا نه. سخنرانی هواکوئوفن بی‌هیچ تردیدی مواضع او را نشان داد. و این موضع وی به مثابه‌ی اسلحه‌ی کلیدی‌ای در زرادخانه‌ی جناح راست جای گرفت.

در همان ماه، گروهی از اعضای «کمیته‌ی انقلابی تسین هوا» از پایین آمدن سطح آموزش به علت تحولات ناشی از انقلاب فرهنگی شکایتی به مائو ارسال کردند. «چوچان سین» نیز قبلاً در ژوئیه این کار را کرده بود. مائو انتقادات کتبی آن‌ها را برای دانشجویان و کارکنان دانشگاه فرستاد و از آن‌ها خواست تا مباحثه‌ای گسترده بر سر مساله‌ی خط صحیح آموزشی به راه اندازند. مائو می‌دانست که این امر به مبارزات مهمی دامن خواهد زد و سؤالات بسیاری را مطرح خواهد کرد، نظیر چه مساله‌ای در جریان است؟ واقع امر چیست؟ و چه کسانی پشت آن مخفی شده‌اند؟ صف‌بندی افراد بر سر مساله‌ی حیاتی انقلاب آموزشی، موضع‌گیری آنان در رابطه با مسائل اساسی دیگر واضح‌تر نشان می‌داد. مائو در این رابطه گفت: «مساله‌ی درگیر در تسین هوا یک مساله‌ی انتزاعی نیست، بلکه تبلوری از مبارزه‌ی جاری بین دو خط مشی است.»

جناح راست در تابستان، «کارزار مطالعه‌ی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا» را از جوشش انداخت - یا بهتر بگوییم مورد سابوتاژ قرار داد - و به نوبه‌ی خود به ضدحمله دست زد. انتقاد از «حاشیه‌ی آب» و به راه انداختن مباحثات بر سر مساله‌ی آموزش از سوی مائو پاسخی به اقدامات گستاخانه‌ی جناح راست بود. به‌ویژه به اصطلاح «هرج و مرج» در عرصه‌ی آموزشی به جرقه‌ای تبدیل شد که در نوامبر بر خرمن مبارزه علیه «وزش انحرافی راست» فرو افتاد.

«گروه چهار نفر» با تمام قوا وارد مبارزه در عرصه‌ی آموزشی شد و به رهبری

آن پرداخت. چنان چون چپائو در مورد دفاع از اصل رهبری طبقه‌ی کارگر در عرصه‌ی آموزشی، تداوم اصلاحات در سیستم امتحانی و اهمیت امتزاج یافتن مطالعه با فعالیت اجتماعی و تحقیقات، در تسین هوا سخنرانی کرد. در اینجا بود که وی علناً چنین گفت: «پرورش دادن استثماریان و اریستوکرات‌های روشنفکر دارنده‌ی آگاهی و فرهنگ بورژوازی، یا پرورش دادن کارگران آگاه اما بدون فرهنگ، کدام را می‌خواهید؟ من شخصاً کارگران بدون فرهنگ را بر اریستوکرات‌های روشنفکر و بافرهنگ ترجیح می‌دهد.» حکام کنونی چین این گفته‌ی چان چون چپائو را مستمسک این اتهام قرار داده‌اند که وی معتقد بوده که کارگران به فرهنگ احتیاجی ندارند. در واقع نکته‌ی مورد اشاره او این بود که کارگران به فرهنگ ضدکارگری احتیاجی ندارند که جناح راست بر سر محدودیت آن اشک تمساح می‌ریخت. این آگاهی سیاسی، مساله‌ای مهم در مدارس، لابراتوارها، کارخانجات، و خلاصه در همه‌جا بود.

اینکه مائو همه چیز را زیر نظر داشت و خود هدف حمله قرار گرفته بود، در یک مقاله که او در اواخر ۱۹۷۵ نوشت و به عنوان سرمقاله‌ی ویراستار در اول سال ۱۹۷۶ به چاپ رسید، روشن‌تر به چشم می‌خورد. در پاسخ به خط دن سیائوپین مبنی بر «سه رهنمود حلقه‌ی کلیدی‌اند»، مائو می‌گوید: «وحدت و ثبات به معنی نادیده گرفتن مبارزه‌ی طبقاتی نیست. مبارزه‌ی طبقاتی حلقه‌ی کلیدی است و هر مساله‌ی دیگر وابسته بدان است.» در همین زمان بود که مائو در رابطه‌ی مستقیم با تلاش‌های جناح راست جهت از بین بردن تحولات ایجادشده توسط انقلاب فرهنگی، گفت: «واژگون نمودن احکام صحیح در تضاد با اراده‌ی مردم است.» در کنار این حملات به دن سیائوپین و شرکا، مائو دو شعر منتشر ساخت که مضمون آن‌ها چنین بود که توده‌ها چیزی بیش از سیر کردن شکم خود می‌خواهند، آن‌ها دنیایی نوین را خواستارند و تنها با جرأت صعود به قله‌ها است که می‌توان دنیا را دگرگون ساخت. موضع این اشعار به وضوح جوابی بود به دن سیائوپین که به دنبال بسیج توده‌ها به گردِ کوتاه‌نظرانه‌ترین مشغله‌ها و منافع آتی‌شان بود و مجیز گذشته را می‌گفت.

مبارزه‌ی آموزشی به مؤسسات دیگر نیز سرایت کرد و مائو در حال گستراندن مبارزه‌ی خطی به ورای حیطه‌ی آموزش بود. «برنامه‌ی عمومی» و خط مشی آن تحت حمله قرار گرفت و طراحان آن - به طور مشخص دن سیائو پین (و چوئن لای حامی وی) - تحت فشار واقع شدند.

چوئن لای در ششم ژانویه‌ی سال ۷۶ درگذشت. تأثیر مرگ وی بر مبارزه‌ی در حال رشد دوگانه بود. جناح چپ که می‌رفت ابتکار عمل را در دست گرفته و به افشای بیشتر دن سیائوپین پردازد، حال که دیگر چوئن لای وجود نداشت از او حمایت کند، حرکت قاطعانه‌تری را آغاز کرد. از سوی دیگر، مساله‌ی جانشینی چوئن لای پیش آمده بود و هر دو جناح بر سر این مساله مستقیماً با یکدیگر برخورد داشتند. کارزار در حال رشد علیه دن سیائوپین به ابتکار مائو به راه افتاده بود و تنها دخالت مائو بود که دن سیائوپین را از نخست‌وزیری محروم ساخت. بعضی روزنامه‌های دیواری چنین بیان کردند که مائو در مخالفت با عقیده‌ی اکثریت عمل نمود. و یه چین ین، لی سین نین، و چوته تا مدت‌ها پس از آن جلسه‌ی کمیته‌ی مرکزی دیده نشدند که خود بیانگر عدم رضایت خاطر آن‌ها از روند جریانات بود.

بدین ترتیب، هواکوئوفن به عنوان نخست‌وزیر موقت انتخاب گردید. این حقیقت که خود هواکوئوفن از پایه‌ی قدرت کافی برخوردار نبود، این انتصاب تنها به معنای اتخاذ تدبیری مقتضی بود که توسط تناسب قوای دو طرف دیکته شد. مائو و جناح چپ که خواستار نخست‌وزیری چان چون چیاو بودند نتوانستند در تحمیل این خواست خود برتری یابند. از آنجا که دن سیائوپین مورد انتقاد شدید مائو و توده‌ها بود، جناح راست نمی‌توانست بر او اصرار ورزد. در عین حال این جناح از آن‌چنان قدرتی برخوردار بود که بتواند بر انتصاب هواکوئوفن تأکید بورزد. اگرچه هواکوئوفن در جناح راست جای می‌گرفت ولی از آن‌چنان نفوذ و قدرتی مثل دن سیائوپین برخوردار نبود. بدین دلیل - و تنها بدین دلیل - بود که هواکوئوفن «متفقاً» از سوی دو جناح برگزیده شد. اوضاع در حال تغییر و گذر بود و هر دو جناح بر حملات خود تأکید داشتند.

اندکی بعد جناح چپ مقالاتی در مطبوعات حزبی منتشر نمود که در آن به رهروان سرمایه‌داری اصلاح‌ناپذیر اشاره شده بود. جناح راست نیز به زودی وارد عمل شد. این جناح بین ۲۹ فوریه و ۵ آوریل تظاهراتی در پکن برگزار نمود که در آخرین روز ذکر شده منجر به شورش گردید. در طی تظاهرات، که با شرکت هزاران نفر توسط جناح راست تحت لوای احترام به چوئن لای و سیاست‌های وی (که دن سیائوپین آن‌ها را نمایندگی می‌کرد) برگزار شد و در واقع حمله به جناح چپ بود، وسایل نقلیه‌ی ارتش واژگون گشت و به آتش کشیده شدند و افرادی از مردم مورد حمله واقع گشتند. واقعه‌ی «میدان تین آن من» در حقیقت حمله به شخص مائو به طور اخص و جناح چپ به طور عام بود. شعارهایی به در و دیوار نصب شده بودند: «دیگر زمان چین شی هوان به سر رسیده است». «مرگ بر اعلی‌حضرت دواگر» «زنده باد چهار نوگرایی». و نیز شعارهای مشابهی شفاهاً ابراز می‌شدند. برای خواباندن این قائله از تلاش‌های مشترک ارتش سرخ، پلیس و میلیشیا استفاده شد. این‌گونه وقایع در شهرهای دیگر نیز به وقوع پیوستند.

جناح راست جسارت عمل یافته بود زیرا که می‌بایست مبارزه علیه «وزش انحرافی راست» را که می‌رفت به حملات مهم علیه نقاط استراتژیکی این گروه تبدیل شود، متوقف می‌کرد. هنگامی که این غائله خاتمه یافت مشخص گردید که جناح راست بدون مبارزه تسلیم نخواهد شد و در واقع به مقاومت خشن‌تری دست خواهد زد. خلاصه اینکه، این اقدام فراخوان و گوشزدی بود به هوادارانش که «مبارزه ادامه خواهد یافت».

بنابراین، راست توانست با این تظاهرات به هدف فراخوان دادن و تحرک بخشیدن به پایه‌ی اجتماعی خود نائل گردد. این واقعه جناح چپ را نیز وادار نمود که بلافاصله علیه دن سیائوپین - که یک مهره‌ی مهم پشت پرده‌ی حوادث بود - واکنش نشان دهد. ممکن است عجیب به نظر رسد، ولی این واکنش کارزار علیه وی را کند کرد. دن سیائوپین از مسئولیت‌هایش کنار نهاده شد ولی این عمل نتیجه‌ی یک کارزار درازمدت که خط او و ریشه‌های

رویز یونیستی آن را طی یک مبارزه و آموزش بی‌امان ایدئولوژیک کاملاً «افشا» نموده باشد، نبود. بلکه برخوردی تشکیلاتی به وی بود - خلاصه اینکه از مسئولیت‌هایش خلع شد. و این در زمانی صورت می‌گرفت که جناح چپ نمی‌توانست کسی را از سوی خود به نخست‌وزیری برگزیند.

دن سیائوپین برکنار گردید. جناح راست مجبور به گردن نهادن بر این تصمیم شد زیرا مخالفت با آن مخالفت با مائو بود - که در بستر بیماری بود - در آن زمان به سود آن‌ها نبود. از سوی دیگر، جناح راست مانع نخست‌وزیر شدن چان چون چیائو گردید و به دن سیائوپین اجازه داده شد که همچنان صرفاً عضویت حزب را دارا باشد. هواکوئوفن به حمایت جناح راست به عنوان نخست‌وزیر و معاون اول صدر کمیته‌ی مرکزی حزب انتخاب گردید. لی سین نین - یک راست‌رو بود که قبلاً در سلسله مراتب حزبی در مرتبه‌ی برتر از هواکوئوفن قرار داشت - می‌توانست اولین کاندید جناح راست بعد از دن سیائوپین باشد. انتساب هواکوئوفن بخشی از سازشی بود که جناح چپ برای خلاص شدن از شر دن سیائوپین بدان گردن نهاد. ادعای اینکه هواکوئوفن از سوی مائو کاندید بود، این نکته را نادیده می‌گیرد که با توجه به توازن قوا وی تنها انتخاب بود. جناح راست دن سیائوپین را داد و هواکوئوفن را گرفت، و چان چون چیائو را کنار نگه داشت. این امر نشانه‌ی قدرت قابل ملاحظه‌ی جناح راست بود. و نیز مائو مانع اصلی بر سر راه حرکت قاطعانه‌ی آن‌ها علیه جناح چپ بود.

دیدگاه مائو در مورد مساله‌ی جانیشینی و تداوم مبارزه علیه جناح راست (زیرا که وی می‌گفت «رهروان سرمایه‌داری هنوز در این راه گام برمی‌دارند») این بود که بهترین امید جناح چپ در تعمیق یافتن کارزار علیه سیائوپین و کارزار «علیه وزش انحرافی راست» نهفته است که احتمالاً نه تنها برای ماه‌ها بلکه برای سال‌ها می‌بایست ادامه می‌یافت. از طریق بسیج توده‌ای جناح چپ می‌توانست قدرت کافی به دست آورد تا اکثریت کمیته‌ی مرکزی را وادار نماید که با آن ائتلاف کرده و یا کاندیداهای جناح چپ را برای مقامات مهم حزبی

و دولتی بپذیرد. این امکان نیز وجود داشت که جناح چپ نخواهد توانست در آن مقطع نیروهای لازم را برای پیروز شدن جمع کند و این بیش از پیش لزوم توسعه‌ی جنبش سیاسی را آشکار می‌ساخت. و آنچه که جناح راست در پی آن بود از بین بردن جنبش بود.

از آنجا که مائو مبتکر به راه انداختن کارزار «انتقاد از دن سیائوپین» و «وزش انحرافی راست» بود هواکوئوفن مجبور به نشان دادن حمایت از آن‌ها بود. از نظر جناح چپ گذاردن هواکوئوفن در موقعیتی که مجبور به حمایت از جنبش باشد، مهم بود چرا که در صورت چسبیدن او به راست ماهیت اپورتونیستی‌اش آشکارتر می‌گشت. این به معنای نفی امکان جلب هواکوئوفن در نتیجه‌ی رشد مبارزه نمی‌باشد، اما چپ نه بر روی این موضوع حساب باز کرده بود و نه بر او اتکا می‌کرد. و اما در مورد اظهارنظرهای مائو در باره‌ی وی - «که با بودن تو در مسئولیت خیال من جمع است» - باید گفت که اگر هم حقیقت داشته باشد که مائو چنین چیزی را گفته است، فقط می‌تواند در چارچوب این نبرد بر سر جاننشینی معنا پیدا کند. نبردی که در آن راست توان تحمیل کاندیدای «سازش» خود را داشت و چپ نیازمند آن بود که جلوی به قدرت رسیدن عناصر قدرتمندی که اصلاح‌ناپذیر بودن آن‌ها مسجل بود، را بگیرد. لازم به یادآوری است که هواکوئوفن دست‌پروده‌ی چوئن لای بود. هواکوئوفن از حیثیت و سابقه‌ی یک مبارز انقلاب فرهنگی برخوردار نبود. حمایت وی از کلکتیویزه کردن «جهش بزرگ به پیش» (به شیوه‌ی بوروکراتیک خویش) و پشتیبانی‌اش از انقلاب فرهنگی (لنگ لنگان و تبعیت از «مد» روز)، ماهیت او را کمتر از عناصر سرسخت جناح راست تیره و تار ساخته بود و از این نظر مهره‌ی بسیار مفیدی برای جناح راست به حساب می‌آمد.

## کارزار انتقاد از دن سیائوپین

بعد از این مبارزه بر سر جانشینینی چوئن لای کارزار «انتقاد از دن سیائوپین» و کارزار «بر ورزش انحرافی راست غلبه کنیم» اوج یافتند. مائو در ۱۹۷۶ در رابطه با مبارزه در عرصه‌ی آموزشی و غیره گفته بود که «واژگون کردن احکام صحیح در تضاد با اراده‌ی خلق است.» یک کارزار عظیم که میلیون‌ها نفر در آن درگیر شدند در انتقاد از سیاست‌های رویزیونیستی دن سیائوپین در عرصه‌های آموزش، فرهنگ، علم و فناوری، صنعت و حمل و نقل، و بازرگانی خارجی و کلاً تسلیم‌طلبی وی با امپریالیسم و سیاست‌های خرابکارانه‌اش در کشاورزی سوسیالیستی برپا گردید. این‌ها مهم‌ترین زمینه‌هایی بودند که نظرات رویزیونیستی دن سیائوپین در آن‌ها مورد بررسی واقع شده‌اند. مقالاتی از سوی کارگران انتشار یافت که در آن‌ها به طور گسترده شباهت میان «اصلاحات» دن سیائوپین در زمینه‌ی مدیریت و سیاست‌های اقتصادی شوروی (منجمله تأسیس تراست‌ها) را بر می‌شمردند. مقالات فلسفی متعدد در باره‌ی رابطه‌ی بین تئوری و پراتیک در فعالیت‌های علمی و اهمیت قبول این اصل که پراتیک تعیین‌کننده است، منتشر شد. جلسات عمومی بسیاری برای مباحثه در این مسائل تشکیل گردید.

همچنین، در بهار ۱۹۷۶ در باره‌ی پیدایش و ماهیت رهروان سرمایه‌داری در حزب بیانیه‌ای منتشر شد. این بیانیه دنباله‌ی همان تفکر سابق مائو بود که طی «جنبش آموزش سیاسی» در ۱۹۶۴ تکامل یافته بود و طی آن از تضاد آنتاگونیستی میان طبقه‌ی بوروکرات و طبقه‌ی کارگر و از مساله‌ی مسئولین حزبی که به راه سرمایه‌داری می‌روند، سخن رانده بود (که در انقلاب فرهنگی تبلور یافت). مائو توضیح داد: «پس از انقلاب دمکراتیک کارگران و زحمتکشان و قشر تحтانی دهقانان میانه‌حال آرام ننشسته‌اند، و خواهان انقلاب هستند. از سوی دیگر، عده‌ای از اعضای حزب مایل به پیش رفتن نیستند. بعضی دیگر حتی عقب‌گرد کرده و به مخالفت با انقلاب برخاسته‌اند. چرا؟ زیرا که آن‌ها

به مناصب عالی‌رتبه رسیده‌اند و خواهان حفظ منافع این مناصب عالی‌رتبه هستند.»

مائو در ادامه‌ی صحبتش در باره‌ی همین اشخاص می‌گوید: «خود آن‌ها هم در انقلاب سوسیالیستی زیر آتش حمله واقع می‌شوند. هنگام تحول کئوپراتیوی در کشاورزی بعضی از افراد حزبی با آن مخالفت کردند. زمانی که نوبت به انتقاد از حق بورژوازی می‌رسد اکراه نشان می‌دهند. شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید و هنوز نمی‌دانید بورژوازی کجا است. بورژوازی در حزب لانه کرده است - کسانی که در قدرت هستند و راه سرمایه‌داری برگزیده‌اند. رهروان سرمایه‌داری هنوز در راه سرمایه‌داری گام بر می‌دارند.»

بنابراین، بودند بسیاری از افراد که در مقطع خاصی به انقلاب پیوستند لیکن طرز تفکر و ایدئولوژی آن‌ها پایه‌ی تکامل مسائل و انقلاب رشد نمود. این امر به‌ویژه در مورد کسانی صادق بود که در مرحله‌ی انقلاب دمکراتیک به حزب پیوسته بودند. آن‌ها بورژوا-دمکرات‌ها بودند که در واقع قشر بزرگی را در حزب تشکیل می‌دادند. این بدان معنا نیست که این افراد از ابتدا وصله‌ی ناجور بودند و یا به انقلاب خدمت نکردند، بلکه بعضی از آن‌ها پایه‌ی انقلاب و وظایف نوین پیش نیامدند. افکار آن‌ها دستخوش تحول انقلابی نشد و به مرحله‌ی قبلی انقلاب چسبیدند، یعنی مرحله‌ای که در آن مساله بیرون راندن امپریالیست‌ها و سرنگون ساختن ارتجاعیون داخلی به‌ویژه طبقه‌ی ملاکین فئودال بود. از نظر آن‌ها انقلاب حال دیگر به اهداف خود نائل آمده است یعنی زمینه‌ای را به وجود آورده که بر آن اساس می‌توان چین را به یک کشور قدرتمند تبدیل نمود. بسیاری از آن‌ها رفتاری بوروکراتیک و خودپرستانه در پیش گرفتند، و از گذشته‌ی خود به عنوان سرمایه‌ای جهت حفظ موقعیت‌شان استفاده کرده و خود را از انتقادپذیری مبرا می‌پنداشتند. بسیاری از این کادرها به مقاومت در برابر انقلاب نیز دست زدند. زیرا که یا نمی‌توانستند انجام آنچه را که باقی مانده بود درک کنند و یا اینکه چنین تشخیص داده بودند که انجام تحولات بیشتر ممکن است منافع و موقعیت استثنایی آن‌ها را بر هم زند.



پایه‌ی مادی امتیازاتی که آنان سعی در حفظشان داشتند در چیزهایی از قبیل حق بورژوازی در توزیع و تفاوت بین کار یدی و فکری که محدود نمودن آنها جهت تکامل انقلاب یک وظیفه‌ی اصلی بود، قرار داشت. ما می‌پرسیم (به قول مائو) کیست که از به نقد کشیدن حق بورژوازی اکراه دارد؟ چه کسی فکر می‌کند این محدود کردن «چپ‌روی» است و مانع مدرنیزاسیون می‌گردد؟ گروه «چهار نفره»، یا کسانی نظیر چوئن لای، دن سیائوپین، هواکوئوفن؟ و چرا این مساله چنین خط تمایزی است؟ زیرا که پایه‌های مادی احیای سرمایه‌داری در وجود حق بورژوازی قرار دارد و دیدگاه هر فرد در مورد این مساله - اینکه حق بورژوازی توسعه یابد و یا محدود شود - بیانگر موضع وی است که در جهت انقلاب خواهد ایستاد یا علیه آن. این فرمول مائو که بورژوازی در حزب است مورد طعن و لعن رویزیونیست‌های حاکم قرار گرفت. این مساله قابل درک است. روی سخن مائو با آنها و در مورد رشد آنها است. در نتیجه‌ی تحولات در توازن نیروهای طبقاتی و تعمیق انقلاب، حیات اقتصادی بورژوازی دیگر در گرو اعمال مالکیت خصوصی بر کارخانجات و سیستم پرداخت بهره نیست، بلکه وجود حق بورژوازی در زیربنای اقتصاد سوسیالیستی است که اگر اجازه‌ی رشد یابد به مالکیت سرمایه‌داری تبدیل می‌شود. به طور مثال، اگر اختلاف توزیع بین مدیران و کارگران تولیدکننده محدود نشود و مدیران خود را از کار تولیدی معاف کنند، پس دستمزدهای سطح بالا و پاداش‌های این مدیران به تدریج ماهیتی استثمارگرانه می‌یابند و این همه در حالی است که مالکیت خصوصی رسماً وجود ندارد. در جامعه‌ی سوسیالیستی، از نظر سیاسی، قدرت بورژوازی در تشکلات جداگانه‌ای که خواهان بازگشت سرمایه‌داری باشند نهفته نیست. بلکه در بعضی فراکسیون‌ها و ستادهای درون حزب کمونیست که خود را به دور یک خط مشی رویزیونیستی سازمان‌دهی می‌کنند، است.

موقعیت اجتماعی - در ساختارهای حاکم بر جامعه - که رهروان سرمایه‌داری از آن برخوردارند و ایدئولوژی‌ای که حامل آن هستند، آنها را به هسته‌ی بورژوازی و فرماندهی نیروهای اجتماعی آن تبدیل می‌کند. خط مشی مائو،

نوعی چاره‌جویی جهت مقابله با یورش رویزیونیسم در بالاترین رده‌های حزب و نشان دادن خطرناک‌ترین منبع احیای سرمایه‌داری در آنجا بود. این ضربه‌ای قاطع بود علیه «تاجیان فروتنی» همانند چوئن لای، و هواکوئوفن که به توده‌ها می‌گفتند: به مقام‌های خود بچسبید، فرمان‌بردار و کوشا باشید و غم نخورید که رهبران خوباند و حزب کشور را به طور کلی در چه سمتی می‌راند.

انتقاد از «سه علف هرزه» و درک مفهوم وجود بورژوازی در درون حزب اصلی‌ترین مضامین ایدئولوژیک و سیاسی کارزار «انتقاد از دن سیائوپین» و «وزش انحرافی راست» بودند. این مبارزه‌ای در دفاع از «موازین نوین» و آماده‌سازی توده‌ها برای یک زورآزمایی جدی‌تر با رویزیونیست‌ها بود. اما خطرات و فرصت‌ها بالا رفته بود. در مقایسه با کارزارهای پیشین - علیه لین پیائو و کنفوسیوس، مطالعه‌ی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه و مقابله با رویزیونیسم و انتقاد از تسلیم‌طلب‌هایی مانند قهرمان رمان «حاشیه‌ی آب» - این کارزار از ماهیتی علنی و گاهی خشونت‌آمیز با نیروهای جناح راست در مقیاس وسیع برخوردار بود. مبارزه‌ی طبقاتی به نحوی تکامل می‌یافت که تا اوایل ۱۹۷۶ دیگر برخوردهای بین ستادهای فرماندهی دو جناح همه‌جانبه بود. اقتصاد کشور و دیگر نهادها تحت تأثیر این مبارزات قرار داشتند. در بسیاری نقاط کشور اعتصاب و در ادارات حزبی و دولتی تحصن‌هایی صورت گرفت. و وزرای آموزش و پرورش و راه‌آهن از کار برکنار شدند.

از همان ابتدا مبارزه علیه باند رویزیونیستی توسط جناح راست سد شد. مقامات استان‌ها در بسیاری موارد آب سرد بر این آتش گرم می‌ریختند. برخلاف استدلال‌ات ظاهری‌بانه که ملاط آن توسط حکام کنونی چین تأمین می‌شود، این جناح راست بود که بیشترین استفاده را از به‌هم‌ریختگی و بی‌نظمی و ایجاد هرج و مرج می‌برد. چرا که آب را گل‌آلود کرده و مسائل مورد مشاجره را خدشه‌دار می‌نمود، خود را از زیر آتش حملات بیرون می‌کشید و به تمایل توده‌ها به برقراری نظم دامن می‌زد و راست این تمایل توده‌ها را به این معنا ترجمه می‌کرد که: «دیگر جلوی کارزارها را بگیرد.» آن‌ها برای ممانعت به

عمل آوردن از پیشرفت این کارزار و حمله به جناح چپ هر مستمسکی - حتی زلزله - را دست‌آویز قرار می‌دادند.

در واقع، زلزله اواخر ماه مه بهانه‌ای به دست آن‌ها داد که از شدت کارزار بکاهند. آن‌ها چنین عنوان می‌کردند که چگونه ممکن است سیاست بر زندگی و رنج انسان‌ها ارجحیت داشته باشد. جناح چپ بالعکس چنین می‌گفت که استمداد و استمالت از زلزله‌زدگان باید با این کارزار پیوند یابد. این کاملاً یک موضع صحیح مارکسیستی بود زیرا که انسان از طریق جامعه - جامعه‌ی طبقاتی در این عصر از تاریخ - علیه طبیعت مبارزه می‌کند.

گذشته از تلاش‌های سیاسی جناح راست برای استفاده از زلزله جهت در هم کوبیدن جنبش توده‌ای در حال رشد، در حقیقت مسائل مهم سیاسی‌ای به وسیله‌ی زلزله به وجود آمده بودند که حل آن‌ها بر کار امدادگرانه تأثیر می‌نهاد. آیا کارگران برای کار اضافی امدادگرانه در مناطق زلزله‌زده باید دستمزد اضافی دریافت دارند؟ آیا باید از افراد در ازای استفاده‌ی مواد و مصالحی که جهت ساختمان و سرپناه به کار رفته است پول بگیرند؟ این خانه‌ها به چه کسانی تعلق می‌گیرند؟ جناح راست از زلزله برای اشاعه‌ی ترس از بی‌نظمی‌ها استفاده نمود و خرافات سنتی را در این رابطه به خدمت گرفت. جناح چپ از طریق نشریات تبلیغ می‌نمود که زلزله انقلابیون را مأیوس و دستپاچه نمی‌کند. فی‌الواقع این‌گونه مصیبت‌ها می‌تواند آنان را آبدیده و باتجربه سازد. این کارزار، مبارزه‌ای بسیار شدید بود. جناح راست همچنین، از زلزله برای محکم نمودن پایه‌اش در درون ارتش که در کار امدادگری به وسعت زیاد دخالت داشت، استفاده نمود. آن‌ها با در دست گرفتن مسئولیت کارهای امدادگرانه تلاش کردند که از هواکوئوفن چهره‌ای مردم‌دوست ترسیم بکنند که به جای فرو رفتن در «بگو و مگوهای بیهوده» به دنبال التیام توده‌ها است. و یا خود را چنین می‌نمایانند که مسئول این کار هستند.

هواکوئوفن نیز کاملاً خود را درون جناح راست یافته بود زیرا که می‌دانست در صورت تعمیق مبارزه‌ای که جناح چپ به پیش می‌برد وی و نیز آنان که

با او در رابطه بودند، مورد آماج حمله خواهند شد. و نیز تشخیص داده بود که کفهی ترازوی جناح راست سنگین تر شده است. مساله‌ی مهمی که هر دو جناح به آن فکر می‌کردند این بود که کدام خط و گروه - چهار نفر یا جناح راست - پیروز می‌شود. این مساله در مباحثات چند سال آخر خود را متبلور ساخت - به‌ویژه در مساله‌ی مدرنیزاسیون یا مبارزه‌ی طبقاتی، کدام حلقه کلیدی‌اند؟ که اکنون به جدالی علنی ارتقا یافته بودند. اختلافات و رقابت‌ها که بدون شک درون جناح راست بسیار بود، در خدمت به کوبیدن جناح چپ و خط انقلابی آن‌ها، کنار نهاده شد. هنگام مرگ مائو در نهم سپتامبر، مبارزه تشدید یافته بود. جناح راست مرگ مائو را به مثابه‌ی چراغ سبز جهت اقدام قطعی علیه جناح چپ تلقی کرد، زیرا که مائو حامی جناح چپ بود. بنا به قول منابع موثق، مائو پیش از مرگ دو کار انجام داد: یکی اینکه با دفتر سیاسی ملاقات نمود. دوم اینکه شعری برای چیان چین سرود و در آن جناح راست را متهم ساخت که برای انجام نقشه‌هایشان منتظر مرگ وی هستند. و توضیح داد که با چیان چین برخورد صحیح صورت نگرفته و او باید مبارزه را به پیش ببرد. وی همچنین متذکر شد که باید علیه هر دو ابرقدرت آمریکا و شوروی مبارزه شود.

## کودتا

مهم‌ترین اشخاص مجری کودتا عبارت بودند از یه چین یین، هواکوئوفن، چن سی لین و وان تون سین، و دن سیائو پین که از نقش قدرتمندی در پس پرده برخوردار بود. یه چین یین از ۱۹۷۱ قاطعانه کنترل نیروهای مسلح در اختیار داشت. او در رابطه‌ی نزدیک با چوئن لای و نیز دشمن سرسخت جناح چپ بود. وی بیش از هر فرد دیگری در کودتا نقش داشت و از وفاداری بسیاری از فرماندهان ارتش برخوردار بود. و در بهترین موقعیت برای اقدام علیه جناح چپ قرار گرفته بود. هواکوئوفن بدون حمایت یه چین یین محلی از اعراب

نداشت.

چن سی لین فرماندهی ارتش آزادی‌بخش خلق در ناحیه‌ی پکن بود. واحد ویژه‌ی ۸۳۴۱ مأمور محافظت از محل سکونت رهبران عالی‌رتبه‌ی حزب تحت فرماندهی ون تانگ شین قرار داشت. این ون تانگ بود که می‌بایست «چهار نفر» را دستگیر سازد. و همکاری وی با یه چین یین و چین سی لین موید این اطمینان بود که پکن بدون درگیری مهم از درون فتح خواهد شد. برای اینکه وانمود شود کودتایی روی نداده و تحولات، تداوم همان خط مشی مائو است هواکوئوفن مورد استفاده‌ی جناح راست قرار گرفت - اگرچه آن‌ها می‌توانستند بدون وجود او نیز کار خود را به پیش برند. به نظر می‌رسد که یه چین و دیگر نیروهای سرسخت جناح راست او را در مقابل عمل انجام‌شده قرار دادند و او با کمال میل آن را پذیرفت و در شش اکتبر چهار نفر دستگیر شدند، و به طور موقت نقطه‌ی پایانی بر دوره‌ی صدر مائو و حکومت پرولتری در چین نهاده شد. در اینجا قصد ما بررسی علت شکست جناح چپ نیست ولی به بعضی نتیجه‌گیری‌ها می‌توانیم دست یابیم. آشکارترین واقعیت این بود که جناح راست از قدرت زیادی برخوردار بود - بیش از آنچه که بعد از پیروزی‌های انقلاب فرهنگی فکر می‌شد. این مائو بود که می‌گفت به انقلابات متعدد دیگری نیز احتیاج است و او بود که خطر احیای سرمایه‌داری را گوشزد می‌کرد. راست توانست دست به کودتا بزند چرا که رهبری ارتش عمدتاً در کمپ آنان بود، این شامل سلسله مراتب مرکزی ارتش می‌شد که بسیاری از آنان طی انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفتند و بعضی رهبران ارتش در کارزار ضد لین پیانو به نیروهای چوئن لای پیوستند. بعضی از فرماندهان ارتش همانند چن سی لین که در آغاز کارشان با دن سیائوپین در رابطه بودند ولی در انقلاب فرهنگی از مائو حمایت کردند. چن سی لین در سال‌های آخر در کنار جناح چپ قرار می‌گرفت ولی هنگامی که بوی پیروزی جناح راست به مشام رسید بدان سوی چرخید.

اما کلاً، ارتش پایگاه جناح راست بود. انقلاب فرهنگی نتوانسته بود عمیقاً به

درون ارتش نفوذ نماید. مساله‌ی لین پیائو بهانه به دست جناح راست داد که بتواند بسیاری از جنبش‌های سیاسی مهم را از ارتش به دور نگه دارد. جناح راست از بعضی ویژگی‌های هدایت جنبش‌های سیاسی در ارتش برای اینکه بالکل نیاز به راه انداختن این جنبش‌ها در ارتش را نفی کند، سوءاستفاده می‌کرد. و این به نوبه‌ی خود به تمایلات تخصص‌گرایی که به ناگزیر در ارتش سربلند می‌کند، دامن می‌زد. اکثر تحولاتی که در سال‌های آخر در ارتش انجام یافت ابعاد درگیری ارتش در اداره‌ی امور را کاهش می‌دادند و اما این به معنای کاهش نفوذ رویزونیست‌ها در آن نبود. بالاخره اینکه، مباحثات جناح راست مبنی بر اینکه اگر قرار باشد چین در مقابل تجاوز شوروی پایداری کند، مدرنیزاسیون در ارتش نیز ضروری است، هواداران زیادی در ارتش پیدا کرده بود که خواهان اسلحه‌های پیشرفته بودند و حتی بعضی افسران آن دکترین «جنگ توده‌ای» مائو را در این دوران منسوخ و نوعی خودکشی می‌دانستند.

جناح چپ از این مشکل آگاه بود و توانست چنان چون چپان را در رأس «بخش سیاسی عمومی ارتش آزادی‌بخش خلق» قرار دهد. اما او نمی‌توانست تحولات اساسی ایجاد کند. در مارس ۱۹۷۵، وی بحث بر سر «کارزار دیکتاتوری پرولتاریا» را در بین افسران به راه انداخت که با مقاومت و مزاحمت بسیاری روبه‌رو گردید. جناح چپ، کارزارهایی را در نیروی دریایی به راه انداخت اما نتوانست حمایت قابل توجهی در ارتش کسب کند. میلیشیا که به ابتکار جناح چپ پس از کنگره‌ی دهم حزب بازسازی شده و قدرت یافته بود، به عنوان جایگزین ارتش آزادی‌بخش خلق محسوب نمی‌شد. این واقعیت که میلیشیای شانگهای متعاقب کودتای ششم اکتبر در برابر ارتش آزادی‌بخش خلق مقاومت نمود خود بیانگر وجود تأثیرات انقلابی در درون آن بود.

جناح راست علی‌رغم جابه‌جایی‌های سریع درون ارتش، دارای امتیازات دیگری نیز بود. در طی این دوره جناح راست در رده‌های مختلف دستگاه دولت و حزب از قدرت برخوردار بود. جناح چپ اگرچه توانسته بود برای حمایت از خط مشی خود در کنگره‌ی دهم نیروهایش را صف‌آرایی کند و کارزارهایی طی

سال‌ها به راه اندازد ولی انجام تصمیمات اتخاذشده قدرت بیشتری می‌طلبید. جناح راست چوب لای چرخ کارزارهای سیاسی می‌گذاشت و با در اختیار داشتن مناصب کلیدی، دستاوردهای انقلاب فرهنگی را پایمال می‌کرد. و مائو از آزادی عمل برخوردار نبود.

دوم اینکه، جناح راست چوئن لای را داشت که سمبل انقلاب چین و مهم‌تر از آن ثبات بود. او نقطه‌ی اتکایی بود برای بسیاری از کادرها، روشنفکران و توده‌هایی که از تداوم انقلاب طی دهه‌ی ۱۹۷۰ خسته بودند. خط مشی‌ای که وی نمایندگی می‌کرد و تبلیغ می‌نمود این بود که «اقتصاد نابسامان است»، «موازین نوین» کارساز نیستند، و مبارزات سال‌های اخیر راه به جایی نبرده‌اند و موجب «آنا‌رشی شده‌اند». به ویژه در دوره‌ی رودررویی با تهدید شوروی، دوره‌ی نوینی آغاز شد که تبلور خود را در «سه علف هرزه» نشان می‌داد و به عنوان یک خط رسمی در چین کنونی ستوده می‌شود. راست از چوئن لای حداکثر استفاده را می‌کرد. زمانی که سیاست آن‌ها با مقاومت و مخالفت برخورد می‌کرد، شیخ چوئن لای را علم می‌کردند تا با احساساتی کردن مردم برای سیاست‌های خود حامی جمع کنند.

جناح راست از تهدید ملموس از جانب شوروی و مشکلات واقعی اقتصادی کاملاً بهره گرفت و چنین مطرح کرد که برای اینکه چین دوباره بتواند خود را جمع و جور کند، وقت تنگ است. آن‌ها می‌گفتند که مبارزه‌ی طبقاتی در بسیاری امور مهم دیگر دخالت کرده و کینه‌جویانه دست به «تصفیه» می‌زدند. همان‌گونه که مائو می‌گوید آنان که امحای مبارزه‌ی طبقاتی را موعظه می‌کنند بدون شک به حمله به نیروهای انقلابی دست خواهند زد.

جناح راست نیروی قدرتمندی برای مقابله کردن بود چوئن لای حتی توانست برای خلع سلاح جناح چپ از وجه تشابه خویش با مائو در چشم توده‌ها استفاده کند. اشکال وضعیت از آنجا ناشی می‌شد که بسیاری از کادرهایی که در طی انقلاب فرهنگی مورد انتقاد قرار گرفته بودند به فراخوان حرکت رو به پیش انقلاب پاسخ مثبت نمی‌دادند. آن‌هایی که بدون اینکه تغییر کنند به

مناصب سابق خود بازگشته بودند، به وضوح بازگشت به اوضاع پیشین را انتظار می‌کشیدند. اما در میان نیروهای صادق نیز بودند، بسیاری که می‌ترسیدند با انشکاف جنبش‌های توده‌ای مناصب خود را از کف بدهند. در دوره ی «هرج و مرج» در عرصه‌ی آموزشی، بسیاری از مربیانی که روی خوش به دستاوردهای انقلاب فرهنگی نشان داده بودند، هنگامی که این دستاوردها مورد حمله قرار گرفت، منفعل برخورد کردند.

نقش مائو در طی مبارزات عظیم سال‌های ۷۶ - ۱۹۷۳ چنین بود: وی کارزارهای مهم سیاسی در این دوره به راه انداخت و از جناح چپ و «چهار نفر» که هسته‌ی مرکزی چپ را تشکیل می‌دادند حمایت فعال نمود. کارزارهای «علیه لین پیائو و کنفوسیوس»، «مطالعه‌ی دیکتاتوری پرولتاریا»، «مبارزه و مقابله با رویزیونیسم»، «کارزار حاشیه‌ی آب»، «انتقاد از دن سیائوپین»، و «وزش انحرافی راست»، همگی جناح راست را به مثابه‌ی خطر عمده مورد حمله قرار داده بود. مائو در مورد رابطه با این کارزارها رهنمودهای مهمی صادر کرد و در لحظات حساس در آن‌ها دخالت نمود. مثلاً دخالت و اصرار وی در انتشار یافتن مقالات یائوون یوان، و چان چون چیاو، و بر اخراج دن سیائوپین در ۱۹۷۶. مائو هیچ ابهامی در مورد دن سیائو نداشت. در مورد او گفت: «این شخص مبارزه‌ی طبقاتی را درک نمی‌کند، او هیچ‌گاه به این حلقه‌ی کلیدی رجوع نکرده است. دیدگاه او در مورد «گربه‌ی سفید، گربه‌ی سیاه» تفاوتی میان مارکسیسم و امپریالیسم قائل نمی‌شود.» او چیزی از مارکسیسم - لنینیسم نمی‌فهمد، و بورژوازی را نمایندگی می‌کند. او قبلاً گفته بود که «هرگز از دیدگاه صحیح منحرف نخواهد شد». نمی‌توان روی این حرف او حساب کرد.»

آیا هیچ نشانه‌ای در این رابطه وجود دارد که چوئن لای، دن سیائوپین، و هواکوئوفن به نوعی نقش مهمی در حمایت از کارزارهای «علیه کنفوسیوس»، «مطالعه‌ی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا»، و یا «کارزار حاشیه‌ی آب» ایفا نمودند؟ نه، به هیچ‌وجه چنین چیزی وجود ندارد و نمی‌تواند وجود داشته



باشد زیرا که این کارزارها خط سیاسی خود آن‌ها را هدف قرار داده بود. حکام کنونی چین چگونه برخوردی نسبت به این کارزارها دارند؟ آن‌ها یا از کنار این کارزارها با سکوت می‌گذرند و یا به آن‌ها افترا می‌زنند. چراکه نه؟ این کارزارها علیه همان خطوطی بود که امروزه توسط حکام چین مارکسیستی قلمداد می‌شود. و اما در مورد مبارزه علیه دن سیائوپین و وزش انحرافی راست، تقریباً واضح است که دن سیائوپین چه نقشی در آن‌ها ایفا نمود - و این امر در مورد چوئن لای پیش از مرگش نیز صدق می‌کند.

تهمت‌ها و افتراهای شخصی علیه «چهار نفر» حکایت از ورشکستگی حکام کنونی چین می‌نماید. شیوهی حمله این چنین بود که ابتدا چهار نفر کمونیست را که در ارتباط نزدیک با انقلاب فرهنگی و مائو بودند جدا کرده، و تمرکز حملات را نه بر خط سیاسی آن‌ها بلکه بر داستان‌های دهشتناک و ساختگی خویش گذاردند و گفتند که «این گروه «غاصب» هستند و هرگز گامی صحیح برنداشته‌اند، و به جز داشتن زندگی فاسد و منحط و تلاش در کسب قدرت کاری انجام نداده‌اند، چنان‌که چون چیانو مأمور گومیندان بود و چیان چین از اول یک خائن بود و مثل ستاره‌های سینما زندگی می‌کرد» (که در لفافه بیانگر این است که چیان چین فاحشه‌ای در پوشش دروغین بود). تهمت‌ها و افتراهای گوناگون علیه آنان شایع گردند بر این مبنا که: دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد... و با گذشت زمان به باور می‌نشیند.

رویزیونیست‌های چینی اتهام می‌زنند که «گروه چهارنفره توجهی به تولید نداشت.» گواه این مدعا چیست؟ مطمئناً این امر در شانگهای صادق نبود چراکه پیشرفت‌های فنی و روابط کئوپراتیوی شرکت‌ها ابتدا در آنجا ارائه می‌شد. شانگهای شهری بود که بیشترین تعداد کارگران متخصص را به سایر نقاط چین صادر می‌نمود. پس دلایل شما کجا است؟ حتماً اطلاعیه‌های تحریف‌شده یا نقل‌قول‌های دم‌بریده را شاهد می‌آورید.

«گروه چهار نفره مایل نبود که ترن‌ها سر موقع حرکت کنند.» مشکل بتوان گفت که کدام عجیب‌تر است: خود اتهام - که بسیار مضحک است - یا این

حقیقت که رویزیونیست‌های حاکم بر چین فکر می‌کنند مردم این مزخرفات را باور می‌کنند؟ «چهار نفر» چه کار کردند؟ آیا برنامه‌ی حرکت ترن‌ها را در دست گرفتند و سپس به مأمورین ترن‌ها بی‌سیم زدند که پانزده دقیقه دیرتر حرکت کنند؟ یا مساله این است که آن‌ها برای اینکه ترن‌ها به موقع حرکت کنند از موسولینی تقلید نمی‌کردند؟

حتی به فرض اینکه «چهار نفر» گفتند که آن‌ها ترن‌های سوسیالیستی‌ای را که دیرتر حرکت می‌کنند بر ترن‌های سرمایه‌داری‌ای که سر وقت حرکت می‌کنند، ترجیح می‌دهند، باید کاملاً روشن باشد که منظور آن‌ها چه چیزی و چه کسانی بود. این جناح راست بود که می‌گفت توده‌ها نمی‌توانند ترن‌ها را سر وقت به حرکت درآورند و فقط متخصصین و به کار واداشتن توده‌ها توسط قوانین خشک، از عهده‌ی این کار بر می‌آیند. این رویزیونیست‌های غرق در التقاط، اتهامات پوشالی ارائه می‌دهند: «مخالفت یک‌جانبه نسبت به سود در اقتصاد» و یا «مخالفت یک‌جانبه نسبت به انضباط» (شاید همین روزها اتهام «مخالفت یک‌جانبه با ترن‌هایی که سر موقع حرکت می‌کنند» را نیز علم نمایند). آن‌ها این اتهامات را بر سر زبان‌ها می‌اندازند و می‌گذارند تا بلکه به اصطلاح این انحرافات به مثابه‌ی مساله‌ی اصلی جا بیفتند - و مشخص است که این‌ها مشکلات اصلی نیستند - تا در پرتو آن، رویزیونیسم خود را مترقی و مناسب جا بزنند.

اتهاماتی که علیه «چهار نفر» اقامه می‌شد نمی‌توانند انگیزه‌های واقعی حکام کنونی چین را پنهان کنند. از نظر اینان مدرنیزاسیون و «نظم عظیم»، آن هدف غایی‌ای است که طبقه‌ی کارگر برایش مبارزه کند. می‌گویند که «چهار نفر» تولید را مضمحل کرده و به مردم اجازه‌ی اظهار نظر نمی‌دادند. آیا به وضوح روشن نیست که این اتهامات بدین خاطر مطرح می‌شوند که اضمحلال انقلاب و سرکوب کسانی که شهادت اظهار عقیده و عمل کردن علیه ضدانقلاب را دارا هستند، عین عدالت جلوه دهند؟ به علاوه لفظ «باند چهار نفره» اسم رمز یا اسم مستعار خود مائوتسه دون است، چرا که «چهار

نفر» از خط مشی وی حمایت کرده و برای آن مبارزه می‌نمودند و در صف اول کارزارهایی که خود مائو مبتکر آن بود قرار داشتند. هنگامی که مائو در قید حیات بود دن سیائوپین به زیر آورده شد و تنها پس از مرگ مائو و در غیاب مبارزه‌ی وی علیه جناح راست بود که دن سیائوپین یکه‌تازی کرده و «چهار نفر» به زیر کشیده می‌روند. خلاصه اینکه، حمله به «چهار نفر» حمله عنان‌گسیخته به مائو و خط سیاسی او است. رویزونیست‌ها که همه‌ی پلیدی‌ها را به «چهار نفر» نسبت داده‌اند، اکنون آنان را با خط مشی مرتبط می‌کنند - که در واقع نیز این چنین است.

آخرین مبارزه علیه جناح راست از ابتدا تا بخش اعظم، خلاف سال‌های آغازین انقلاب فرهنگی، شکل شورش‌ها و جنبش‌های عظیم را به خود نگرفت. یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی این کارزارها سمت و سوی گسترده‌ی آموزشی آن‌ها بود، مثل «مطالعه‌ی تئوری دیکتاتوری پرولتاریا»، «انتقاد از کنفوسیوس» و غیره. این ویژگی را شرایط ملی و بین‌المللی تحمیل کرد. از سال‌های آغازین انقلاب فرهنگی و به خاک مالیده شدن پوزه‌ی آمریکا در ویتنام و آغاز قدرت‌نمایی شوروی‌ها به مثابه‌ی یک ابر قدرت در سطح جهانی، خطر جنگ به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته بود. اوضاع اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ این ضرورت را مطرح ساخته بود که تا سر حد امکان مبارزه به شیوه‌ای متفاوت دنبال گردد.

همچنین اوضاع خود چین در اینکه مبارزه تا حد زیادی خصلت آموزشی به خود بگیرد نیز دخیل بود. زمان لازم بود که توده‌ها را از نظر ایدئولوژیک آماده سازد تا هنگام رسیدن به نقطه‌ی عطف مبارزه‌ی آن‌ها در قوی‌ترین موقعیت ممکن باشند. و در رابطه با این حقیقت نیز بود که جنبش‌های توده‌ای نمی‌تواند تا بی‌نهایت با یک شدت ادامه یابند. توده‌ها تا حدودی به سختی می‌توانستند عمق مساله‌ی فرار لین پیائو در ۱۹۷۱ و در دسرهای بسیاری را که جناح راست ایجاد می‌نمود، درک کنند. علاوه بر این‌ها مساله‌ی چوئن لای بود که به سادگی قابل برخورد نبود. آیا سال‌ها مبارزات مختلف لازم نبود تا یک

جنبش توده‌ای شکل بگیرد که بتواند لیوشائوچی را کاملاً افشا و ترد نماید؟ این امر صرفاً از ۶۷ - ۱۹۶۶ آغاز نشد.

آنچه که برای مائو همیشه اصل بود، خط بود - نه دست زدن به یک تصفیه‌ی مختصر، بلکه مساله‌ی او به راه انداختن جنبشی بود که توده‌ها بتوانند مسائل مطروحه را درک کنند، قدرت و شور خود را نشان دهند و سطح آگاهی خویش را در مورد سره و ناسره بالا برند. به علاوه، این مساعدترین عرصه‌ای بود که بدان وسیله می‌شد بسیاری را که از خطوط نادرست بودند جذب نمود. همچنین، از نظر تاکتیکی به نفع انقلابیون نیست که هنگامی که صف‌بندی‌های دو جناح هنوز مشخص نشده و جا نیفتاده به حمله‌ی قاطع و نهایی علیه جناح راست اقدام کنند. بدین ترتیب، مائو دست به راه انداختن و انکشاف جنبش‌های سیاسی‌ای زد که عمدتاً جنبه‌ی آموزشی داشته و برای ایجاد مناسب‌ترین شرایط ممکن برای نیروهای انقلابی بود تا بتوانند دشمنان قدرتمند داخلی را شکست دهند.

رهنمود مائو در اواخر ۱۹۷۴ در مورد مطلوبیت ثبات و وحدت، بازتاب ضرورت ادامه‌ی این شیوه‌ی مبارزه بود. این شیوه‌ی مبارزه مانع انجام کارزارهای مهم در واحدهای مجزا و برکنار ساختن مسئولین نشد. و نیز جای سخن اضافی نیست که این رهنمود به معنای این نبود که جناح راست در هر لحظه که امکان آن وجود داشت ضربه‌ی نهایی را وارد نمی‌آورد. و همان‌طور که مائو با محکوم کردن دن سیائو نشان داد، منظور رهنمود فوق به هیچ‌وجه آن نبود که وحدت و ثبات را هم‌ردیف با مبارزه‌ی طبقاتی تلقی کند. در هر صورت، بهترین شانس پیروزی در انکشاف شیوه‌ی فوق‌الذکر بود.

مبارزه «علیه دن سیائوپین» و «وزش انحرافی راست» نقطه‌ی عطفی در گذر به برخورد علنی با جناح راست بود، اگرچه شکل دوره‌ی ۶۸ - ۱۹۶۶ را به خود نگرفت. پس از کنار نهادن دن سیائوپین، «چهار نفر» تمرکز را بر مسائل حساس خطی نهادند و تلاش نمودند اقشار وسیع‌تری از توده‌ها را به میدان این مبارزه بکشانند. اما هنگام مرگ مائو، جناح راست برتری کسب کرده بود

و توانست به کار جناح چپ پایان دهد. البته این کار بدون مقاومت صورت نگرفت.

ارتش آزادی‌بخش خلق در شانگهای، پکن و نیز سایر نقاط به میدان آورده شد. گزارش شده است که در منطقه‌ای به نام «پائوتین» در جنوب پکن، هزاران سرباز به شورشیان پیوستند. و حتی حکام کنونی اذعان دارند که تنها پس از مارس ۱۹۷۷ بود که مخالفت سرکوب شد. رادیوی ایالتی که خارج از کشور استماع می‌شد، بین نوامبر ۱۹۷۶ و ژوئن ۱۹۷۷ گزارشات متعددی از حمله به دفتر حزبی و تأسیسات نظامی و مقاومت مسلحانه می‌داد. در بعضی نواحی هنوز تا مارس ۱۹۷۷ حرکت ترن‌ها از سر گرفته نشده بود و اعتصابات در چندین کارخانه‌ی بزرگ در نواحی مختلف کشور گزارش می‌شد. گزارش‌هایی از ووهان می‌رسید دال بر اینکه غیبت‌های دسته‌جمعی در اعتراض علیه اجرای مجدد قوانین و مقررات مربوط به پیش از ۱۹۶۶، و جدیداً نیز اخباری از مبارزات در دانشگاه‌ها می‌رسد. و باید تأیید نمود که هم اکنون جناح راست کاملاً در قدرت است.

در حدود یک چهارم افراد کمیته‌ی مرکزی (منجمله علی‌البدل‌ها) متعاقب کودتا تصفیه شدند، ۵۱ نفر از این افراد از رهبران توده‌ای طبقه‌ی کارگر بودند، شش نفر از وزرا که در رابطه با «چهار نفر» بودند از هیئت دولت اخراج گشتند و ۱۳ نفر از ۲۹ نفر رهبران حزبی واحدهای اداری (استان‌ها، مناطق خودمختار، و غیره) نیز کنار نهاده شدند. گسترده‌ترین تصفیه‌ها در «بخش تبلیغات» کمیته‌ی مرکزی و در ارگان‌های مرکزی خبرپراکنی دولت که از ابتدای انقلاب فرهنگی مقرر چپ و حامی فعال مائو شده بودند، انجام گردید. ۱۴ تن از مسئولین سطوح بالای دستگاه خبرپراکنی دولت که بازسازی شده است، در طی انقلاب فرهنگی از کار برکنار شده بودند. از آنجایی که پایه‌ی اصلی «چهار نفر» عمدتاً در سطوح پایین بود مبارزه نیز در این سمت ادامه یافت.

در مارس ۱۹۷۷ گزارشات اعدام‌ها در روزنامه‌های دیواری منتشر شد و یک

سال پس از کودتا یک سرمقاله‌ی مشترک در روزنامه‌ی مردم، پرچم سرخ، و روزنامه‌ی ارتش آزادی‌بخش خلق به چاپ رسید که در آن «تلاش‌های بیشتر در انتقاد از باند چهار نفره» و «از بین بردن کامل شبکه‌ی فراقسیون بورژوازی آنان» خواسته شده بود، که نه تنها نشانه‌ای از تداوم مقاومت بلکه همچنین بیانگر تداوم موج ترور در سطح توده‌ها (و نیز درگیری‌های میان فراقسیون‌های درون خود جناح راست) بود. قانون اساسی جدید مصوبه‌ی ۱۹۷۸، بازسازی اساسی میلشیا و انحلال کمیته‌های انقلابی در سطح واحدها که از ساختار توده‌ای برخوردار بودند، را خواستار می‌شد. این اقدامات برقراری و اعمال قوانین جدید، احیای دادستانی، همه نشانه آن بود که حکام کنونی چین برای هرگونه مخالفتی چه نقشه‌هایی در سر دارند. اساسنامه‌ی حزبی جدید مصوبه‌ی اوت ۱۹۷۷، ماده‌ای را که خواستار مبارزه‌ی فعال ایدئولوژیک می‌شود و یکی از ثمرات انقلاب فرهنگی بوده و در اساسنامه‌های حزبی نهم و دهم نیز وارد شده بود، حذف کرد.

نفرت از انقلاب فرهنگی و خواست سرنگونی مائو و «چهار نفر» که از انقلاب دفاع می‌کردند، خواست مشترکی بود که نیروهای جناح راست را به دور هم جمع می‌نمود. حال که این خواست مشترک حاصل شده است، آن‌ها دچار تفرقه می‌شوند. ممکن است که در مورد سرعت استحاله نمودن دستاوردهای انقلاب فرهنگی اختلاف بروز نماید، چرا که سرعت کنونی انجام این امر اعجاب‌برانگیز است. کسانی مثل هواکوئوفن ممکن است بخواهند که بعضی جنبه‌های بی‌ضرر «موازین نوین» را حفظ نمایند چراکه مشروعیت او وابسته به این است که تا حدی تشابه خطی خود را با مائو حفظ کند، در حالی که دن سیائوپین خواهان از میان برداشتن کلیه‌ی آثار خط مائو است. اما در اینجا انتخاب واقعی وجود ندارد. بی‌تعارف بگوییم، «سه علف هرزه» و «موازین نوین سوسیالیست» را نمی‌توان با هم سازش داد. آن‌ها هرکدام نمایانگر جهان‌بینی‌های متفاوت و منافع طبقاتی گوناگون هستند. به طور مثال، نمی‌توان تولید را حول اصل «اگر به کار آید، پس درست است» سازمان

داد و در عین حال به طور همزمان قوه‌ی ابتکار توده‌ها را رشد داد و روابط پیشرفته‌تر سوسیالیستی را برقرار نمود، زیرا روابط پیشرفته‌ی سوسیالیستی فقط با حرکت خلاف عرف و نیروی عادات عمل کردن، امکان‌پذیر است. موازین نوین سوسیالیستی نه وسیله‌ی زینت‌بخش، بلکه بیان مشخص دیکتاتوری تام و تمام پرولتاریا، و دگرگونی انقلابی کلیه‌ی عرصه‌های جامعه بودند.

حال در چین نوبت این فرا رسیده است که سیاست‌های مائو برچیده شده و به آن حمله شود و به این دلیل ساده که این سیاست‌ها که بازتاب بسیج توده‌ها جهت پیشروی به سوی امحای طبقات و کلیه نابرابری‌هایی که به اختلاف طبقاتی منتهی شوند، بوده و در خدمت این امر هستند. استحکام یافتن حاکمیت رویونیستی مستلزم این است که توده‌ها از نظر ایدئولوژیک خلع سلاح شده و از نظر سیاسی منفعل گردند. این دقیقاً همان چیزی است که در چین کنونی اتفاق می‌افتد. بدون شک مبارزه‌ی سختی بر سر تقسیم غنائم کودتا - مناصب، مسئولیت‌ها، و اینکه چه کسی به نفع کس دیگر کنار رود - در خواهد گرفت. برخوردهای اجتناب‌ناپذیری میان کادرهای قدیمی رویونیست که می‌خواهند آنچه را که از دست داده‌اند باز پس بگیرند و کادرهای جدید رویونیست که خواهان ترقی یافتن هستند، رخ می‌دهد. این حس انتقام‌جویی برای بقا به جنگ سختی و.....تبدیل خواهد شد. این امر محصول ذات انسان نیست بلکه نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر جایگزین شدن یک خط بورژوازی به جای یک خط مشی پرولتری و به همراه آن احیای قانون جنگل است.

یکی از بیوگرافی‌نویسانِ هواکوئوفن، گفته‌ای از مارکس نقل کرده است: «بعضی لحظات تاریخ، متوسط‌ترین مردان را به قهرمانان بدل می‌سازد.» در حقیقت در رابطه با هواکوئوفن باید گفت که یکی از بسیار متوسط‌ترین افراد به جایگاه یکی از پست‌ترین ارادل تنزل یافته است. و اما در مورد مردم چین، باید گفت که آن‌ها با شرایط بسیار دشواری روبه‌رو هستند. اما تجارب و درس‌های این مبارزه جهت مقابله علیه کلیه‌ی دشمنان و موانع حرکت به سوی آینده‌ی ناگزیر بشریت، فناپذیرند. مائو میراثی غنی از خود به جای

گذاشت. همان‌گونه که خود وی در ۱۹۶۶ گفت: «اگر راست‌روها به انجام یک کودتای ضدکمونیستی در چین مبادرت ورزند، من مطمئن هستم که روی آرامش به خود نخواهند دید و به احتمال فراوان عمر حکومتشان کوتاه خواهد بود، چرا که این حاکمیت از برای انقلابیونی که نماینده‌ی منافع ۹۰ درصد مردم جامعه‌اند، تحمل‌پذیر نخواهد بود.»





انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست. لنینیست. مائوئیست)